

«ريك فاجعه دهستانك،  
پيش بينی نشده و چاره ناپذیر»

یکی از نتایج مثبتی که از مأموریت مهدی علی‌خان عاید شد این بود که فتحعلی شاه اولین سفیر ایران را در مقرر فرمانفرمای هندوستان و حکومت اعلای او معلوم کرد. خبر انتصاب سفیر ایران در سامبر ۱۷۹۸م/رجب ۱۲۱۳ ه. ق. که مهدی علی‌خان هنوز در تهران به سر می‌برد اعلام گردید و شخصی که برای این مقام انتخاب شده بود کسی دیگری جز حاجی خلیل [کُراوغلی] قزوینی، یار و مددکار مهدی علی‌خان نبود. حاجی خلیل لقب ملك التجاری<sup>۱</sup> را قبلاً گرفته بود و اینک لقب خانی را نیز دریافت داشت و در آستانه عزیمت به هندوستان بود که خبر نابهنگام سفارت جان ملکم رسید. این امر باعث شد فتحعلی شاه به حاجی خلیل دستور بدهد مسافرتش را عقب بیندازد تا مقصود و نتایج سفر ملکم معلوم شود. در نتیجه حاجی خلیل‌خان تا ماه مه ۱۸۰۲/ محرم ۱۲۱۷ به هندوستان نرسید. و هنوز دوماه از ورودش به بمبئی نگذشته بود که به مرگی ناگهانی درگذشت - چند روز پیش از تاریخ

۱) همه شهرهای بزرگتر ایران ملك التجاری داشتند که از طرف دولت منصوب می‌شد اما حقوقی دریافت نمی‌کرد. در هر شهر ملك التجار مسئولیتهایی را برعهده داشت و در عین حال بازرگانان دیگر از او حرف‌شنوی داشتند. [توضیح مؤلف]

عزیمتش از بمبئی به مقصد کلکته در جریان مشاجره‌ای که به تیراندازی منجر شد به‌طور تصادفی به قتل رسید. این فاجعه و عواقب آن تا چند سال دامنگیر مقامات حکومت هند بود.

از کودکی و جوانی حاجی خلیل اطلاعی در دست نیست، جز اینکه می‌دانیم در شهر قزوین، یکی از پایتخت‌های پیشین ایران که در ۲۴ فرسنگی غرب تهران قرار دارد متولد شد. در حدود سالهای ۱۷۸۰/ ۱۱۹۴ دیگر حاجی خلیل تاجر معتبری بود که در بوشهر اقامت داشت و از آنجا با همکاری دو تن از کارگزاران کمپانی هند شرقی، سمیوئل \*مبستی و معاونش هارفورد جوتز که در یکی از شرکت‌های حمل و نقل بصره با او شریک بودند، بیشتر با هندوستان تجارت می‌کرد. نماینده حاجی خلیل در بمبئی که یک ایرانی به نام آقا محمد بهبهانی بود با صاحب‌منصبان کمپانی محترم در آن شهر رفت و آمد داشت و به توصیه‌او بود که جانانتن دنکن، حکمران بمبئی در ارتباط با مأموریت قریب‌الوقوع مهدی علی‌خان به ایران به حاجی خلیل نامه‌ای نوشت و از او کمک خواست (نگاه کنید به فصل دوم). کمک حاجی خلیل در این مورد مؤثر افتاد و موجب امتنان فرمانفرمای هندوستان و ارسال خلعتی از جانب وی شد. و حتی مهمتر از خلعت برای بازرگان ایرانی وعده‌ای بود که دنکن داد که هر گاه کشتی‌های کمپانی عازم خلیج فارس باشند و جای خالی داشته باشند به‌حمل مال التجاره او اولویت داده خواهد شد. همچنین به درخواست حاجی خلیل جانانتن دنکن به سفیر انگلیس در استانبول لُرد \*الگین، نامه‌ای نوشت و او را وادار کرد موجبات شناسایی حاجی خلیل را در خاک عثمانی به عنوان یک فرد تحت‌الحمايه حکومت انگلیس فراهم بیاورد. این امر امتیازات تجارتي و حقوقی باارزشی را در اختیار حاجی خلیل می‌گذاشت ولی او خود بعداً به دلایل نامعلومی از پذیرفتن این شناسایی خودداری کرد. از قول او گفته‌اند که شرایط کار درخور شأن و مقام او نبوده است. (۱) باوجود این، مقامات انگلیسی حاجی خلیل را همچنان به چشم یک دوست می‌نگریستند و او را برای پیشبرد منافع بریتانیا از هر لحاظ قابل اعتماد

می دانستند. قبل از حرکت جان ملکم به سوی ایران دنکن بار دیگر نامه‌ای به حاجی خلیل نوشت و از او تقاضای کمک کرد. از این رو حاجی خلیل به سهولت توانست فتحعلی شاه را قانع کند که برای ایالچیگری در حکومت اعلائی هندوستان فردی است از هر جهت واجد شرایط، مخصوصاً که این مأموریت خرجی هم برای خزانه همایونی بر نمی داشت و حاجی خلیل که صاحب مکننت فراوان بود با توجه به مزایای حاصل از قبول این مأموریت حاضر بود مخارج سفر را خود بر عهده بگیرد. غرض اصلی از مأموریت حاجی خلیل اولاً پس دادن بازدید مهدی علی خان و ملکم از دربار ایران بود و ثانیاً باز آوردن نسخه‌های تصویب شده دو عهدنامه سیاسی و تجاری که ملکم یک سال زودتر در تهران در آن باره مذاکره کرده بود. فتحعلی شاه همچنین از سفیر خود یقیناً توقع داشته است که موضع کمپانی هند شرقی را روشن کند، چون ادعای این بازرگانان که می گفتند از جانب پادشاه انگلستان سخن می گویند، حتماً به نظرش ادعایی ثقیل و گیج کننده می رسیده است.

حاجی خلیل، شاید با الهام از کثرت نفراتی که جان ملکم را به ایران همراهی کرده بودند، در ماه آوریل ۱۸۰۲ / ذی الحجه ۱۲۱۶ همراه انبوهی از خویشاوندان خود و جمعی قراول و نوکر و مهتر که رو بهمرفته تعدادشان به ۱۲۰ نفر می رسید در بوشهر به کشتی نشست و رهسپار بمبئی شد. حاجی خلیل همچنین تعدادی اسب اصیل و شتر دو کوهانه و نیز مجموعه‌ای از هدایای نفیس از قبیل خنجر و شمشیرهای جواهر نشان، قالیچه‌های ریزباف و قواره‌های زری به عنوان هدیه برای مقامات بمبئی و کلکته به همراه داشت. این هیئت با ایهت سوار بر دو کشتی، که از طرف کمپانی هند شرقی در اختیارشان گذاشته شده بود، سفر خود را آغاز کردند. یک ناو جنگی کمپانی به نام «بمبئی» نیز آنان را همراهی می کرد. کشتی‌نشینان در حوالی مسقط با توفان شدیدی روبرو شدند و در این میان به علت مشکلاتی که برای کشتی دوم که حامل خدم و حشم هر دو بود پیش آمد ناو «بمبئی» آن را مدتی یدک کشید و بعد چون سودی نبخشید به حال خود رها کرد. در حدود چهل

مسافر نجات یافتند و به ناو کمپانی منتقل شدند ولی سی و چهار رأس اسب گرانبها از دست رفت. حاجی خلیل و بیشتر نزدیکان او که در کشتی \*«دَنکن» سوار بودند روز ۲۱ مه/ ۱۸ محرم ۱۲۱۷ به سلامت به بمبئی رسیدند و پشت سر آنها به فاصلهٔ بیشتر از يك هفته ناو سنگین بار و آکنده از مسافر «بمبئی» به بندر رسید. به ایرانیها در طی این سفر خطرناك دریایی به قدری سخت گذشته بود که عهد کردند برای رفتن به کلکته از راه خشکی سفر کنند و دوباره به کشتی نشینند.

اهمیتی که انگلیسی‌ها برای اولین هیئت سیاسی اعزام شده از ایران قائل بودند از تشریفات مفصلی که برای استقبال از آنان به هنگام ورود به بمبئی ترتیب داده بودند روشن می‌شود. هنوز کشتی «دَنکن» لنگر نینداخته بود که گروهی از صاحب‌منصبان و کارمندان ارشد کمپانی محترم در قایق پارویی به کشتی رفتند تا از جانب حکمران بمبئی که برای سرکشی به مسافرت رفته بود به سفیر ایران خوش آمد بگویند. پایگاه والای نمایندگان کمپانی باشلیک پانزده تیر توپ به هنگام ورودشان به کشتی «دَنکن» و شلیک پانزده تیر توپ دیگر به هنگام ترك کشتی اعلام شد. حاجی خلیل خان که از سفر دریایی پُر تلاطم خود خسته بود تصمیم گرفت پیاده شدن خود را دو روز به تعویق بیندازد. در روز موعود نمایندگان کمپانی بار دیگر با قایق، این بار قایقی که با مصالح گرانقیمت تزئین شده بود، به کشتی رفتند تا سفیر ایران را به ساحل همراهی کنند. تعدادی قایق دیگر به نوبهٔ خود قایق اصلی را همراهی می‌کردند، از جمله قایقی که «حامل نوازندگان شیپور و سازهای مناسب دیگر برای نواختن در روی آب بود.» (۲) بقیهٔ قایقها به حمل همراهان حاجی خلیل اختصاص یافته بود. بار دیگر نمایندگان حکومت بمبئی با شلیک پانزده تیر توپ مورد استقبال قرار گرفتند. برای پیاده شدن حاجی خلیل از کشتی «دَنکن» هفده تیر توپ شلیک شد و همین تعداد گلوله به هنگامی شلیک گردید که سفیر ایران از يك دوبهٔ نیروی دریایی که قایقهای دیگر به صف پشت سر آن حرکت می‌کردند پابه خشکی نهاد. کشتی‌هایی که در بندرگاه بمبئی لنگر انداخته بودند با پرچمهای گوناگون آذین‌بندی

شده بودند و در زمانی که قایقها از جلو آنها عبور می کردند سوت خود را به صدا درمی آوردند.

در ساحل اعضای کمیته پذیرایی، مرکب از صاحبمنصبان عالیمقام کمپانی، به حاجی خلیل خوش آمد گفتند. سپس حاجی را به روایت گزارشی که در نشریه رسمی کمپانی<sup>۲</sup> درج شده است «سوار در تخت روانی سرپوشیده و مجلل کردند و درحالی که پیشاپیش او شیپورچیان و اسبان یدک حرکت می کردند به تائی از میان کوچه‌ای که سربازان پادگان میان بندرگاه و مدخل کلیسا از دوطرف باز کرده بودند گذر دادند. دسته موزیک هنگ توپخانه با نواختن آهنگهای مناسب به ترنم مشغول بود و سربازان به هنگام عبور سفیر ایران بایش فنگ ادای احترام می کردند.» اعضای کمیته پذیرایی و همراهان حاجی خلیل سوار در تخت روانی دیگری به دنبال حاجی خلیل حرکت می کردند، و در این حال «جمعیت عظیمی از مردم نظاره گر مراسم بودند». از در کلیسا تا منزلی که حکومت بمبئی برای حاجی خلیل در نظر گرفته بود فرستاده ایران را سواران خود او و «دویست سرباز پیاده که لباس تشریفاتی پوشیده بودند» (۳) همراهی می کردند. برنامه روزهای بعد را دید و بازدیدهای رسمی پر کرده بود - اول ایلچی ایران به دیدار کفیل حکومت بمبئی رفت و دو روز بعد مقام کفالت به بازدید آمد و باز «پیشاپیش او موزیکچی‌ها و شیپورزنها و اسبهای زیبای یدک بایراقهای فاخر» در حرکت بودند. در هر دو مورد سربازان کمپانی محترم در امتداد مسیر صف کشیده بودند و «جماعت عظیمی از بومیان» (۴) به تماشا ایستاده بودند. روز ۴ ژوئن/۲ صفر که جشن تولد جرج سوم پادشاه انگلستان بود حاجی خلیل در مجلسی که مقام کفالت حکومت ترتیب داده بود شرکت کرد و پس از آن به مجلس رقص و نمایش آتشبازی که مستر ادوارد\* استرچی مهماندار او برپا داشته بود رفت. شك نیست که انگلیسی‌ها به خاطر علاقه‌مندی خود به مستحکم

(۲) این نشریه Asiatic Annual Register نام داشت، به معنی «سالنامه آسیایی» - م.

ساختن پیمان اتحادی که به دست جان ملکم با ایران امضا کرده بودند اهمیت زیادی برای دیدار حاجی خلیل خان از هند قائل بودند. ویلیام \*هیکی<sup>۳</sup> که \*«خاطرات» مفصل و آکنده از شایعات او معروفیت دارد نوشته است که فرمانفرمای هندوستان تدارکات مجللی برای پذیرایی از حاجی خلیل در کلکته دیده بود. اما دلمشغولی انگلیسیان به تشریفات رسمی کمکی به حال حاجی خلیل در امور شخصی اش نمی کرد. حاجی خلیل غیر از تلف شدن اسبهایش مقدار قابل توجهی مال التجاره نیز در جریان غرق شدن يك کشتی سوم در مسیر توفانی بوشهر به بمبئی از دست داده بود. و از حکمران مَدَرس هم که نامه‌ای به او نوشته و مطالبهٔ وجهی را کرده بود که به ادعای خودش در بصره به جان ملکم پرداخته بود جواب مساعدی دریافت نکرده بود.

حاجی خلیل روز ۸ ژوئیه/۷ ربیع‌الاول اندک زمانی قبل از مرگ نابهنگامش، نامه‌ای به جاناتن دنکن حکمران بمبئی که هنوز در سورات بود نوشت و گله کرد که مطالبات او بابت مخارج سنگینی که در جریان سفر مهدی علی خان به تهران شخصاً از جیبش پرداخته بود و به سه‌لک روپیه (۳۶،۰۰۰ لیره) بالغ می‌شد هنوز تسویه نشده است. حاجی خلیل نوشت: «چطور می‌توانستم تصور کنم که کار به چنین حدی از نامهربانی می‌کشد؟ پس پاداش مساعدت و محنت کجاست؟» (۵) حاجی خلیل همچنین از بهبهانی نمایندهٔ خود در بمبئی خواست نامه‌ای از طرف او به حکمران بنویسد و برای تسویهٔ این مطالبات پافشاری کند. در این نامه بهبهانی واژگون شدن حکومت نیپو سلطان مهاراجهٔ میسور و عقب‌نشینی زمان شاه افغان حتی بعیدتر از آن، اخراج فرانسویان از مصر را جملگی به حساب اقدامات مؤثر حاجی خلیل گذاشته بود!

(۳) متولد ۱۷۴۹، متوفی ۱۸۳۰. برای اولین بار در سال ۱۷۶۸ به‌عنوان دانشجوی نظام در ارتش کمپانی هند شرقی به هندوستان رفت، ولی بعد از چند ماه به انگلستان بازگشت. در سال ۱۷۷۷ دوباره به هندوستان رفت و به‌استثنای سالهای ۸۳-۱۷۷۹ که به انگلستان بازگشت و ازدواج کرد در کلکته وکیل‌دعاوی بود، تا سال ۱۸۰۸ که خودش را بازنشسته کرد و پس از بازگشت به وطن به نوشتن خاطراتش پرداخت. [توضیح مؤلف]

فاجعه در روز ۲۰ ژوئیه/ ۱۹ ربیع الاول با شروع دعوا بین نگهبانان ایرانی حاجی خلیل و قراولان هندوی گماشته شده از طرف کمپانی محترم رخ داد. حاجی خلیل وقتی سرو صدا را شنید، به همراهی آقا حسین برادرزاده اش و چند نفر دیگر به حیاط رفت تا به ماجرا پایان دهد. اما در تیراندازی بین طرفین گرفتار شد و آناً به قتل رسید. چهار تن از همراهان حاجی خلیل نیز کشته شدند و شش تن از جمله برادرزاده حاجی زخمی گردیدند تا اینکه سرانجام غائله ختم شد. علت این دعوی فاجعه آمیز روشن نیست. طبق يك روایت هندوان به تیراندازی نگهبانان ایرانی به سوی پرنده گان اعتراض کرده بودند<sup>۴</sup>. ویلیام هیکی توضیح قانع کننده تری دارد و می نویسد محرك اقدام قراولان هندو رفتار تحقیر آمیزی بود که ایرانیان نسبت به ایشان در پیش گرفته بودند. از این که تنها ایرانیها در این ماجرا کشته یا مجروح شدند مسلماً چنین باید نتیجه گرفت که به رغم نقل قولی که هیکی از برادرزاده حاجی خلیل می کند که اولین تیر از طرف ایرانیها شلیک شد - تیراندازی را قراولان هندو آغاز کرده اند.

این رویداد باعث بروز اضطراب شدیدی در محافل رسمی گردید. حکمران بمبئی هنوز در مسافرت بود و تقریباً دو هفته دیگر طول کشید تا برگردد. در این میان ادوارد استرچی مهماندار سفیر مقتول را با يك ناو جنگی به کلکته فرستادند تا فرمانفرما را از بروز فاجعه آگاه سازد. این سفر دریایی در مساعدترین فصول پائزده بیست روز طول می کشید و استرچی زودتر از ۹ اوت/ ۹ ربیع الثانی به فورت ویلیام رسید. اقداماتی که متعاقباً صورت گرفت نمایش چشمگیری از اغتشاش فکری و پوزشخواهی زیاده از حد از ناحیه انگلیسی ها بود که می ترسیدند قتل سفیر باعث قطع روابط دوستانه ای بشود که اندک زمانی قبل با فتحعلی شاه برقرار کرده بودند. جان ملکم که نقش اول را در ایجاد

۴ «دایرةالمعارف فارسی» در مقاله «خلیل خان قزوینی [حاجی خلیل خان قزوینی پسر حاجی محمد قزوینی]» می نویسد که اعتراض هندوان به صید مرغابی به وسیله اتباع او بود که «هندوان کشتن آنها را ناروا می شمارند.» - م.

روابط با ایران بازی کرده بود و اینک منشی خصوصی فرمانفرما بود از دریافت خبر فاجعه بیش از همه ناراحت شده بود و عقیده داشت که «نتیجه سه سال زحمت درست در زمانی که در شرف به ثمر رسیدن بود به علت بروز نامنتظرترین و بی سابقه ترین حادثه بر باد رفت.» (۶) تصمیمات بعدی فرمانفرمای هندوستان یقیناً می بایست تحت تأثیر مصلحت اندیشی های جان ملکم که او را در این زمان مطلع ترین کارشناس امور ایران در هند می دانسته اند شکل گرفته باشد.

اولین اندیشه دنکن پس از بازگشت به بمبئی در اوایل ماه اوت/ربیع الثانی و صدور دستور توقیف قراولان هندی و دو افسر انگلیسی که در زمان دعوا در محل کشیک داشتند (و متعاقباً در يك دادگاه تحقیق از مسؤلیت مبرا شناخته شدند) حفظ امنیت و سلامت کارکنان کمپانی در کارگزاری بوشهر بود در زمانی که خبر فاجعه به ایران می رسید. او به مهدی علی خان که هنوز نسیبده کمپانی در بوشهر بود دستور داد همه اقدامات لازم را برای پرهیز از اتفاقات ناگوار به عمل آورد و اگر وضع طوری باشد که این امر غیرممکن شود و جان افراد به خطر بیفتد، او را مجاز ساخت که به همراهی کارمندان خود به یکی از کشتی های نیروی دریایی که به همین منظور به بوشهر اعزام شده بود نقل مکان کنند. او همچنین دو نامه نوشت، یکی خطاب به فتحعلی شاه که در آن ضمن پوزشخواهی فروتنانه ماهیت تصادفی مرگ سفیر را توضیح می داد، و دیگری به شیخ ناصر شیخ بوشهر که در آن او در حفظ و حراست کارگزاری کمک می خواست؛ و این دو نامه را نیز همراه مکتوب خود به بوشهر فرستاد.

بار دیگر مهدی علی خان در اجرای دستورات دنکن راه مستقل و کج و معوجی را در پیش گرفت. ولی این طرز عمل این بار موجبات عزلش را فراهم آورد. به نظر مهدی علی، نامه دنکن به فتحعلی شاه حاوی جزئیاتی بود بیش از حد ضرورت، و در عین حال فاقد «دو یا سه جمله جانانه که برای فهم مردم این مملکت مناسب باشد.» از این رو به جای نامه دنکن به فتحعلی شاه، خود نامه ای انشاء کرد و معاونش ویلیام بروس



را راضی نمود که آن را از جانب حکمران بمبئی امضا کند. همچنین به این منظور که «ذهن شاه را اندکی نسبت به حاجی خلیل خان ناموافق سازد تا قبله عالم از قتل او کمتر متأسف شود» دست به اقداماتی زد تا پادشاه را نسبت به ایلچی فقید خود بدگمان سازد - و در توجیه عمل خود نوشت که «دروغپردازی در این کشور امر رایجی است.» (۷) دو نامه هم، یکی به شاهزاده حکمران فارس و دیگری به صدراعظم در تهران نوشت و خواستار تفاهم و مساعدت آنها در جلوگیری از بروز حوادث نامطلوب شد و يك گردنبند مروارید و يك انگشتری الماس هم با نامه‌ها همراه کرد به علاوه و عده پرداخت ۲۰،۰۰۰ روپیده به صدراعظم، چنانچه موفق به آرام ساختن پادشاه شود. بروس در تأیید اقدامات رئیس خود نامه‌ای به دنکن نوشت و توضیح داد که «بدون پول و تحفه هیچ کاری در این مملکت نمی‌توان انجام داد.» (۸)

در این میان، با وجود شایعه‌ای که دهان به دهان می‌گشت حاکی از اینکه فتحعلی‌شاه به تلافی قتل حاجی خلیل دستور داده است بیست هزار سوار برای حمله به هندوستان به نیروهای افغان بپیوندند، هیچ اتفاقی نیفتاد. در پایان ماه نوامبر/ ۴ شعبان مهدی علی‌خان توانست به دنکن گزارش بدهد که به او اطمینان داده شده «که خاطر مبارک تسلی یافته و مرگ سفیر خود را پذیرفته است در حدی که فعلاً از قطع روابط دو حکومت جلوگیری به عمل آمده.» (۹) يك هفته بعد مهدی علی‌خان تأیید کرد که «کوچکترین ناراحتی باقی نمانده است.» (۱۰)

و اما مقامات کلکته از دریافت خبر مرگ سفیر ایران دچار اضطراب و نوعی دستپاچگی شده بودند و فرمانفرمای هند لرد ولزلی برای تسکین احساسات ایرانیها از هیچ کوششی فروگذار نکرد. روز ۱۱ اوت ۱۸۰۲ / ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۱۷ شماره مخصوصی از روزنامه رسمی کمپانی به نام \* «گازت» کلکته اعلامیه‌ای منتشر ساخت که جزئیات ماجرا در آن شرح داده شده بود و به اطلاع عامه می‌رسید که حکمران بمبئی فوراً دستور تشکیل دادگاه تحقیق را داده است و... اقداماتی «برای تسکین و تشفی خاطر» خویشان و همراهان سفیر فقید انجام

خواهد گرفت و نیز... به نشانه ابراز تأسف عمومی و برای ادای احترام «به پایگاه رفیع سفیر متوفا و به پادشاهی که نمایندگی او را برعهده داشته است» (۱۱) بعدازظهر آن روز تعدادی تیر توپ به فواصل يك دقیقه از فراز باروی فورت ویلیام انداخته خواهد شد. فرمانفرما همچنین مجلس پذیرایی مردانه‌ای را که قرار بود بعدازظهر آن روز برپا شود دو هفته به عقب انداخت. یازده روز بعد، شماره فوق‌العاده «گازت» کلکته متن يك «بیانیه» آبدار و نسبتاً طولانی را که به امضای لرد و لزلای خطاب به بازماندگان و ملازمان حاجی خلیل در بمبئی نوشته شده بود منتشر ساخت. لرد و لزلای در این بیانیه پس از اظهار تأسف از «این فاجعه دهشتناک و پیش‌بینی نشده و چاره‌ناپذیر»، و نیز اظهار امیدواری که «خاطره این مصیبت فجیع و بی‌سابقه» به مرور زمان فراموش شود اعلام می‌داشت که سرگرد جان ملکم را «که در حال حاضر جای محرم‌ترین فرد را در خانواده من گرفته است» به بمبئی اعزام می‌دارد تا «مراتب همدردی محبت‌آمیز» کمپانی را به خویشان حاجی خلیل ابلاغ کند و ترتیب کمک و مساعدت به آنان را بدهد. (۱۲)

لرد \*کلایو\* حکمران مدرس (که مقر او \*فورت سنت جورج سومین مرکز قدرت حکومت بریتانیا در هندوستان بود) در گزارشی رسماً از مرگ حاجی خلیل «در فاجعه آمیزترین و رنج‌آورترین شرایط» و نیز از اقداماتی که از طرف فرمانفرمای هند برای جلب رضایت شاه صورت می‌گرفت آگاه گردید و از او به نام فرمانفرمای عالیجاه تقاضا شد «دستور بدهند در فورت سنت جورج مراسم سوگواری عمومی به هر شکلی که آن جناب در چنین موقعیت خطیر و مصیبت‌باری صلاح می‌دانند بر گزار شود». (۱۳) لرد کلایو متقابلاً دستور داد در ساعت ۵

۵) متن کامل این اعلامیه در شماره ۱۰ ژانویه ۱۸۰۳ روزنامه «تایمز» لندن به چاپ رسید. [توضیح مؤلف]

۶) لرد کلایو بزرگ، فاتح هند و پایه‌گذار امپراتوری بریتانیا، در سال ۱۷۷۴ خودکشی کرده بود. لرد کلایو حکمران مدرس در سال ۱۸۰۲ ظهراً باید فرزندان آن عالیجناب باشد. - م

بعد از ظهر روز بعد تعدادی تیر توپ به فواصل يك دقيقه شليک شود و نسخه‌هایی از بیانیۀ فرمانفرما خطاب به خانواده حاجی خلیل برای سران همه حکومت‌های محلی که در آن زمان با فورت سنت جورج در ارتباط بودند ارسال گردد. چندی بعد کلابو به کلکته گزارش داد که حکام بومی مختلف - نواب \*کرتک، راجه \*تانجور و دیوان \*میسور - از دریافت خبر متألم شده و به اقدامات مناسب دست زده بودند. برای حاجی خلیل در مساجد شهرهای بزرگ ناحیه کرتک ختم گذاشته بودند. نامۀ لرد کلابو و بیانیۀ فرمانفرما را به صدای بلند به سه زبان انگلیسی و فارسی و کرتکی در مجلس بارعامی که در داخل قلعه میسور برگزار شده بود قرائت کرده و در نقاط دیگر میسور در مساجد مسلمانان و معابد هندوان هر دو ختم گذاشته بودند.

بیانیۀ فرمانفرما به همراهی نامدای که آن نیز به امضای لرد ولزلی بود تا قبل از نیمه ماه سپتامبر/ ۱۷ جمادی الاول به بمبئی نرسید. اما وقتی که رسید جانان دنکن آن را با تمام کبکبه و دبدبه‌ای که در اختیار داشت به آقا حسین برادرزاده سفیر مرحوم تحویل داد. در حالی که اسبان یدک مزین به یراق آلات فاخر و سربازان پیاده ملبس به اونیفورم و آجودانهای سوار بر اسب در جلو حرکت می کردند حکمران و دیگر مقامات ارشد کمپانی هر کدام در يك کالسکه به دنبال آنان روان بودند. در امتداد مسیر سربازان هنگ هشتاد و ششم صف کشیده بودند. کاروان به نزدیکی منزل سفیر مقتول که رسید چند تیر توپ شلیک شد. در داخل منزل، آقا حسین که به علت جراحتش هنوز قادر به ایستادن نبود از ایشان استقبال کرد. و در این حال دستۀ موزیک هنگ به نواختن قطعات برگزیده‌ای از آهنگهای ملی دو کشور پرداخت و انگلیسیان به خوردن قهوه و کشیدن قلیانی که دست به دست می گشت مشغول شدند. سپس حکمران و همراهانش به پا خاستند و یکی از ایشان متن نامه و بیانیۀ فرمانفرما را به فارسی قرائت کرد و اصل نامه و بیانیه را دنکن با قیافه سوگوار به آقا حسین تسلیم داشت. سه روز بعد بازدید آقا حسین از حکمران با تشریفات پر طول و تفصیل مشابهی تکرار شد. دنکن مصمم بود که دیگر هیچ بهانه‌ای به

دست ایرانیها ندهد.

در این میان جان ملکم که به همراهی خواهرزاده اش شتوان چارلز \* پیسنلی در نقش منشی از راه خشکی از طریق حیدرآباد و پونه سفر کرده بود روز ۱۰ اکتبر/ ۱۲ جمادی الثانی وارد بمبئی شد. ورود او برای دنکن که شخصاً مردی خجول و عصبی بود و از دست بعضی از همراهان حاجی خلیل در ایام بعد از تیراندازی به جان آمده بود باید مایه تسلی خاطر شده باشد. ملکم که انتخابش برای خواباندن غائله از طرف لرد ولزلی به علت «علم و اطلاعی [بود] که از خلق و خوی دربار ایران دارد و نفوذی که در افراد آن ملت اعمال می کند» (۱۴) اکنون اداره وضع را در دست گرفت.

دو مسئله در برابر ملکم قرار داشت: اول، جلب رضایت بازماندگان مقتولین از راه پرداخت غرامات مکفی و همچنین دادن ترتیبات لازم برای تسویه حسابهای حاجی خلیل و تقسیم اموال او در بمبئی؛ و دوم، جلب تفاهم فتحعلی شاه و نجات دادن پیمان اتحاد انگلستان و ایران. ملکم با جدیت معمول خود به کار پرداخت و پس از مدت کوتاهی که اندکی بیشتر از يك ماه طول کشید توانست با احساس رضایت از اینکه هرچه از دست او در هند برمی آمده انجام داده است بار دیگر رهسپار کلکته شود. ملکم با خانواده های عزادار با پیشنهادهای سخاوتمندانه پرداخت مستمریهای مادام العمر از طرف کمپانی هند شرقی روبرو شد: سالی ۲۴،۰۰۰ روپیه به اضافه يك رقم درشت مقطوع برای پسر حاجی خلیل<sup>۷</sup>، سالی ۲۷۰۰ روپیه برای برادرزاده مجروح، و سالی ۶۰۰ روپیه برای خانواده هریک از خدمه مقتول. علاوه بر این کمپانی تعهد کرد هر سال ۱۰،۰۰۰ روپیه به صندوق علمای شیعه نجف که قرار شده بود جسد حاجی خلیل در آنجا دفن شود کمک کند. اموال حاجی خلیل در بمبئی

(۷) که از این مستمری شصت و پنج سال استفاده کرد. بیشتر عمرش در پاریس و لندن گذشت. همیشه لباس ایرانی می پوشید و معروف است پنجاه سال پیاپی در تمام برنامه های اپرای پاریس حضور یافت. [توضیح مؤلف]

نیز تقویم شد و صورت آن را به تهران فرستادند تا هر طور که شاه صلاح دانست تقسیم شود. ترتیبات لازم برای مومیایی کردن و حمل جنازه سفیر داده شد و باز طی مراسم خاصی، در حالیکه حکمران بمبئی و اعضای شورای حکومت حضور داشتند، جسد به یکی از کشتی‌های کمپانی که عازم بصره بود انتقال یافت. یکی از ناوهای جنگی کمپانی محترم قرار بود کشتی حامل جنازه را همراهی کند. زمانی که کاروان عزا به کشتی رسید پنجاه تیر توپ، هر تیر به نشانه یک سال از سنوات عمر حاجی خلیل، به فواصل نیم دقیقه شلیک شد. جان ملکم به عنوان ادای احترام مخصوص به خواهرزاده خود ستوان پیسلی دستور داد جنازه را تا بصره همراهی کند.

روز ۴ نوامبر / ۸ رجب در حدود هفتاد نفر از اعضای هیئت حاجی خلیل، به همراهی جنازه، بمبئی را ترک گفتند. بقیه چند هفته پس از آنها حرکت کردند. جان ملکم با احساسی از رضایت، گزارش کرد که بازگشت ایرانیان به وطن باعث می‌شود به شایعات نادرستی که درباره مرگ سفیر بر سر زبانهاست خاتمه داده شود و به خاطر ترتیبات مالی سخاوتمندانه‌ای که برای ایشان داده شده «در خاطرشان نقشی نخواهد بود جز امتنان و علاقه برای کشوری که به خاطر ملاحظات بشردوستانه با گشاده‌نظری چنین توجهی به بدبختی آنان نموده است.» (۱۵)

مسئله دوم شاه بود. جان ملکم می‌ترسید دوستی بین دو کشور به دشمنی تبدیل گردد مگر اینکه پادشاه ایران قانع شود که مرگ حاجی خلیل تصادفی بوده است و انگلیسی‌ها حداکثر احترام ممکن را به زنده و مرده او گذاشته‌اند. ملکم از راه پریس و خمی که مهدی علی‌خان برای حل و فصل مسئله در پیش گرفته بود انتقاد کرد و گفت مهدی علی به جای اینکه از دستورالعمل خود پیروی کند دست به کارهایی زده است که به نظر او، یعنی ملکم «مغایر اصول سیاست صحیح و منس درست بوده است... ترفندهایی چنان بی‌ارزش که به گمان من شایسته حیثیت ملت بریتانیا نیست که فیصله موفقیت‌آمیز قضیه حاضر را مرهون به نتیجه رسیدن آن اعمال بدانیم.» (۱۶) ملکم که خبر نداشت مرگ

حاجی خلیل در محافل درباری ایران هیجان چندانی ایجاد نکرده است - هرچه باشد حاجی خلیل فقط يك تاجر بود - با شتاب نامه‌های معذرتخواهی مفصلی برای فتحعلی شاه و صاحبمنصبان او در تهران و شیراز فرستاد و بر تصادفی بودن فاجعه انگشت تأکید نهاد. ملکم در نامه‌های خود، همچنین اطلاع می‌داد که بالیوز جدیدی به نام مستر ت. ه. \*لاوت برای تصدی امور کارگزاری بسو شهر انتخاب شده است ولی تا ورود او ستوان چارلز پیسلی کفالت امور را برعهده خواهد داشت و با مقامات ایرانی درباب نحوه ارسال نامه‌ای از فرمانفرمای هندوستان به فتحعلی شاه مشورت خواهد کرد. قصد این بود که لاوت شخصاً این سند مهم را به تهران ببرد.

لحن این نامه پوزشخواهانه طولانی و پر آب و تاب حتی با در نظر گرفتن این نکته که بایستی به فارسی ترجمه می‌شد ظاهراً لحنی بیست که انسان انتظار دارد فرمانفرمای هندوستان در مخاطب قرار دادن حاکم يك کشور ضعیف و فراموش مانده آسیایی به کار ببرد. عبارات بیش از حد متواضعانه آن شبیه عباراتی است که در «بیانیه» فرمانفرما، که پیشتر از آن صحبت کردیم به کار رفته است. علت استفاده از این لحن اهمیتی است که انگلیسی‌ها در آن زمان برای ایران به عنوان بخشی از استحکامات دفاعی مستملکاتشان در هندوستان قائل بودند. نقل يك بند از نامه برای چشاندن طعم آن به خوانندگان کافی است.<sup>۸</sup>

فاجعه دهشتناك، پیش‌بینی نشده و چاره‌ناپذیری از آستین تقدیر بیرون جسته است تا آن اعلیحضرت شهریاری و دولت بریتانیا را دچار اندوه و اضطراب مشترکی بسازد و باعث شود تحقق نیت متقابل خود را به تأخیر اندازیم ولی دوستی خود را که شالوده آن را بی‌افکنده‌ایم به‌خاطر حسادت بی‌پایه و بدگمانی بی‌مایه به‌حالت تعلیق درمی‌آوریم و نتایج طبیعی و میمون مشاورات متفق خود را از دست

۸) مترجم برای دادن رنگ و بوی «فاجاری» بدنامه فرمانفرمای هند برای خودش مقداری آزادی عمل قایل شد که از حد و حدود معمول او در ترجمه بیشتر است. خداوند نکته‌گیران بر او ببخشد. - م.

نمی‌دهیم و ثمرات حکمت بالغه و معدلت فائزۀ دو دولت را تباه نمی‌کنیم و آن تمهیدات مقدسی را که پایه‌های اتفاق مستمر خود را با آن قوام بخشیده‌ایم و طسوق مرادۀ آزاد و ارتباط سودبخشی را که به مساعدت آن گشوده‌ایم و سرچشمه‌های امنیت و آبادانی و جلال مشترك خود را که به کمک آن فیاض‌تر ساخته‌ایم زیرپا نمی‌گذاریم.» (۱۷)

لاوت که عزیمتش از هند به نحو اجتناب‌ناپذیری به تأخیر افتاده بود سرانجام در اوایل ژانویه ۱۸۰۳/رمضان ۱۲۱۷ به بوشهر وارد شد اما مکتوب مهم فرمانفرما (که به تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۲/۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۱۷ تحریر شده بود) تامامه ژوئیه ۱۸۰۴/ربیع‌الاول ۱۲۱۹، یعنی تقریباً دو سال بعد از تاریخ تحریر آن به دست فتحعلی شاه نرسید، و زمانی هم که رسید تحویل دهنده آن لاوت نبود بلکه همتای او در بصره، سمیوئل منستی بود که اجر زحمات خود را به صورت توییخنامه‌ای از کمپانی محترم دریافت داشت.

لاوت چاق و مریض احوال بود و هیچ‌گاه احساس نکرد توانایی در پیش گرفتن سفر دور و دراز مورد نظر را دارد. شاید هم از شنیدن این شایعه که به فرمان شاه مقرر شده بود سر از تن حامل نامه فرمانفرمای هند جدا کنند به وحشت افتاده بود. لاوت به ایرانیها پیشنهاد کرد که ستوان پیسلی به جای او به تهران برود و نامه را تحویل دهد ولی به او گفتند که پیسلی برای چنین مأموریتی به اندازه کافی عالی‌شان نیست و این کار را تنها بالیوز بوشهر می‌تواند برعهده بگیرد. چندی بعد که مأموران دربار وارد بوشهر شدند تا لاوت را همراهی کنند، وی از روی اضطرار نامه‌ای به منستی بالیوز بصره نوشت و پیشنهاد کرد که جای خود را باهم عوض کنند و منستی به جای او به تهران سفر کند. لاوت نوشت «محض رضای خدا بیا و ما همه را نجات بده.» (۱۸) منستی که مرد مسن‌تری بود و از رفیقۀ ارمنی خود که بعداً با وی رسماً ازدواج کرد چهاریا پنج فرزند داشت از سال ۱۷۸۴/۱۱۹۸ بالیوز کمپانی هند شرقی در بصره بود و از این راه ثروتمند شده بود. هرچند این احتمال وجود داشت که در غیبت منستی از بصره معاملات شخصی او لطمه ببیند

ولی چنین پیداست که پیشنهاد لاوت را بیدرنگ پذیرفته بود. شاید منستی از روی ترحم برای همتای جوانتر خود که دچار مخمصه شده بود و یا به احتمال زیادتر از روی جاه طلبی و به امید به چنگ آوردن پست نمایندگی دایمی کمپانی در دربار ایران - امیدی که ذکری از آن در نامه‌ای که منستی قبل از ترك بصره به فرمانفرمای هند نوشت به میان آمده است - چنین تصمیمی گرفته بود. در نامه مذکور منستی به لردولزی اطلاع می‌داد که «برای اجرای نیات آن جناب» (۱۹) عازم ایران است. منستی بی آنکه در انتظار موافقت هند یا لندن بماند به کشتی نشست و در ماه فوریه ۱۸۰۴/ذی القعدة ۱۲۱۸ وارد بوشهر شد و اندک زمانی بعد، پس از آنکه «به کسوت ایلچیگری» (۲۰) درآمد، با نامه فرمانفرما عازم دارالخلافه شد.

منستی، پس از عبور از شیراز و اصفهان راه اردوی تابستانی فتحعلی‌شاه را که در سلطانیه در نیمه راه تهران و تبریز قرار داشت در پیش گرفت و روزدوم ژوئیه ۱۸۰۴/۲۳ ربیع الاول ۱۲۱۹ به آنجا رسید. چند روز بعد منستی گزارش داد که استقبالی که از او به عمل آمده از حد انتظارش بیشتر بوده و توانسته است پانزده ساعت پس از ورود خود به سلطانیه به حضور پادشاه برسد. سرانجام نامه دوساله لردولزی به دست فتحعلی‌شاه رسید و به همراهی آن هدایایی از طرف فرمانفرمای هندوستان تقدیم حضور شد. فتحعلی‌شاه که به احتمال زیاد مدتها بود خاطره مرگ سفیر تاجر خود را فراموش کرده بود و اکنون بیشتر نگران حفظ پیمان اتحاد با انگلستان به عنوان تضمینی در برابر روسها بود به منستی گفت که ماهیت تصادفی فاجعه را درک می‌کند و دولت بریتانیا را مسئول نمی‌داند.

اکنون در مرور دوباره این ماجرا به این نتیجه می‌رسیم که انگلیسی‌ها - یا شاید بهتر باشد بگوییم جان‌ملکم - از گاه کوهی ساخته بودند. ایرانیها حتی گفته بودند که انگلیسی‌ها می‌توانند ده سفیر را به قتل برسانند مشروط بر اینکه حاضر باشند خونهای آنان را به همین نرخ بپردازند!



## سفیری که مقدمش گرامی نبود

تسلیم نامه فرمانفرمای هند به فتحعلی شاه و پایان رضایتبخش سفارت غیرمجاز سمیوئل منستی باعث آسودگی خاطر انگلیسی‌ها در مناسباتشان با ایرانیها نشد. اندک زمانی بعد باز دچار دردسر شده بودند: این بار در روابطشان با محمدنبی خان [شیرازی]، جانشین و برادرزن حاجی خلیل خان مرحوم و دومین و آخرین سفیری که پادشاه ایران به دستگاه حکومتی انگلیسی‌ها در هندوستان فرستاد.

محمدنبی در زمانی که به این پست منصوب شد، شخص بسیار ثروتمندی بود و کشتیهای بسیار داشت. به برکت تجارت بین خلیج فارس و هندوستان با مشارکت شوهر خواهرش حاجی خلیل و دو کارگزار کمپانی هند شرقی در بصره، سمیوئل منستی و هارفورد جونز (که در آن ایام از طرف کمپانی اجازه داشتند به حساب خودشان هم معاملات انجام دهند) پولدار شده بود.

پدر محمد نبی از تجار محترم بوشهر بود ولی از جمله توانگرترین آنها نبود. مادرش این حسن شهرت را نداشت، چون قبل از ازدواج، رفیقه یک مرد انگلیسی به نام \*داگلاس صاحب بود که نمایندگی کمپانی محترم در بندرعباس و بصره را داشت. از این رابطه دختری به دنیا آمده

بود که او را برای تحصیل به انگلستان فرستاده بودند و بعداً در آنجا با جوان انگلیسی «صاحب مقام و بسیار محترمی» ازدواج کرده بود. (۱) پس از مرگ داگلاس صاحب، مادر دختر مسلمان شد (پیش از آن این خانم «گبریا آتش پرست» (۲) بود) و به عقد ازدواج بازرگان بوشهری درآمد و چندین فرزند به دنیا آورد، از جمله محمدنبی و دختری که بعداً زن حاجی خلیل شد. در سال ۱۷۸۶م. / ۱۲۰۰ ه. ق. که هارفورد جونیور برای اولین بار به ایران مسافرت کرد، معرفینامه‌ای از حاجی خلیل خطاب به محمدنبی درجیب داشت. جونیور محمدنبی را با مواجب مختصری به عنوان منشی خود استخدام کرد تا از جمله کارهای دیگر، فارسی نیز به او بیاموزد. هارفورد جونیور و محمدنبی آبشان به یک جوی رفت و وقتی جونیور به بصره برگشت، محمدنبی نیز با وی به آن شهر آمد و با دریافت حق العمل، انجام معاملاتی را برای شوهر خواهر خود برعهده گرفت. از این رهگذر محمدنبی با کمپانی هند شرقی تماس پیدا کرد و زیر سایه کمپانی ثروتمند شد. گاهی هم از طرف انگلیسی‌ها پیغامهایی به مقامات ایرانی می‌رسانید و به خاطر خدماتش به کمپانی محترم از حکمران بمبئی خلعت می‌گرفت. بعد انگلیسی‌ها از محمدنبی خواستند به مهدی علی‌خان بالیوز بوشهر کمک کند تا مبادا ماجرای مرگ حاجی خلیل در بمبئی باعث شود در ایران علیه انگلیسی‌ها اقدامات خصمانه صورت گیرد. اما محمدنبی در این میان نه تنها کمک مؤثری نکرد بلکه کوشید از موقعیت به نفع خودش بهره‌برداری کند.

برای محمدنبی جاه طلب و آزمند و فارغ از دغدغه، مرگ شوهر خواهر فرصتی طلایی بود برای اینکه ثروت خود را بازهم افزون‌تر سازد. دادن ترتیبات لازم برای اینکه به عنوان وصی حاجی خلیل و قیم فرزندان صغیر او شناخته شود کار چندان دشواری نبود. محمدنبی همچنین بیوه تَرک حاجی را به عقد خود درآورد تا حفظ و حراست مستغلات گرانبهای حاجی خلیل در بصره آسان‌تر شود و مهم‌تر از همه آنکه موفق شد رضایت فتحعلی‌شاه را برای اعزام او به هندوستان به عنوان ایلچی جدید ایران و به همراه آن دریافت القاب خانی و ملک -

التجاری جلب کند. می گفتند که محمدنبی تمام این کارها را به کمک دسیسه‌چینی و دادن رشوه‌های کلان انجام داده است «به این امید واهی که از سفارت خود در هند سودسشاری عاید خود سازد.» (۳) ویلیام هیکی که مدتی بعد او را در کلکته ملاقات کرد وی را «مردی با ظاهر یک نجیب‌زاده و صورتی بسیار متناسب و گویا» توصیف کرده است. (۴)

در ماه اکتبر ۱۸۰۲/جمادی‌الثانی ۱۲۱۷ به بمبئی خبر رسید که محمدنبی خود را داوطلب ایلچیگری ایران در هندوستان کرده است. بعضی از مقامات کمپانی، از جمله جان ملکم که محمدنبی را یک سال قبل در بصره دیده بود از این خبر استقبال نکردند. وقتی ستوان جان پیسلی به شرحی که در فصل قبل گذشت در اوایل ماه دسامبر ۱۸۰۲/شعبان ۱۲۱۷ به بوشهر رسید و خبر یافت که محمدنبی کم و بیش ترتیب کار خود را داده و انتصاب او نزدیک است، نوشت که فرمانفرمای هندوستان ممکن است محمدنبی را با وجود روابط نزدیکش با کمپانی نپذیرد، چون تاجر است و تا همین اواخر «یک جور سریشخدمت یا منشی» بوده است در حالی که فرمانفرما «آدم اصل و نسب داری را که مقامش اگر از مقام ایلچی مرحوم بالاتر نباشد در حد او باشد» ترجیح می‌دهد. (۵)

کمتر از یک سال بعد، سمیوئل منستی در آغاز مسافرتش به ایران گزارش داد محمدنبی کار را تمام کرده و به ایلچیگری ایران منصوب شده است. شك و تردیدهایی که انگلیسی‌ها در این مورد ابراز کرده بودند به احتمال زیاد هرگز به گوش فتحعلی‌شاه نرسیده بود (هرچند ملکم به ستوان پیسلی دستور داده بود هر گاه فرصتی پیش آمد این مطلب را ابراز بدارد) و حتی اگر هم رسیده بود اهمیتش از ملاحظات مادی، و از جمله آمادگی محمدنبی برای برعهده گرفتن مخارج مأموریت خود، کمتر می‌بود. امتیاز دیگری که محمدنبی داشت این بود که از معدود ایرانیانی بود که انگلیسی‌ها را می‌شناخت و با آنها کار کرده بود. محمدنبی به هیچ وجه در به نمایش گذاشتن این امتیاز کوتاهی نمی‌کرد و با ورود منستی، نقش اجتناب‌ناپذیر خود را به عنوان واسطه در ارتباط با مقامات ایرانی برعهده گرفت و برای همین منظور هم‌راه منستی از

شیراز برای شرفیابی به حضور پادشاه به سلطانیه رفت و در راه بازگشت از آنجا به بغداد و بصره سفر کرد.

در بغداد تبختر و تصورات واهی محمدنبی خان نمونه‌ای از دشواریهای آینده را به نمایش درآورد. وی به عنوان ایلچی فتحعلی‌شاه از رفتن به دیدار حاکم تَرک شهر خودداری کرد و برعکس متوقع بود اول حاکم عثمانی به دیدنش بیاید. حاکم هم حضورش را در شهر بکلی ندیده گرفت. محمدنبی همچنین هارفورد جونز را که در آنوقت بالیوز کمپانی در بغداد بود وادار کرد پنجاه هزار روپیه به او قرض بدهد و متقابلاً تعهدنامه‌ای به او سپرد که وقتی به هند رسیدند این وام را مسترد دارد. و صحبت از این می‌کرد که در هند سم اسبهایش را به نعل طلا و نقره مزین خواهد ساخت.

محمدنبی در نیمهٔ ماه فوریهٔ ۱۸۰۵ / ذی‌القعدة ۱۲۱۹ به بوشهر رسید و به تدارک سفرش به هندوستان پرداخت. شك نیست که تحت تأثیر طول و تفصیل همراهان ملکم و منستی در جریان سفرشان به ایران قرار داشت و تصمیم گرفته بود از ایلچی سَلَف خود يك پله بالاتر رود، چون بیش از ۲۲۰ تن را در سلك ملازمان خود درآورد. غیر از شش میرزاو تعدادی مأمور تشریفاتی ملبس به جامه‌های پرزرق و برق (از جمله شش فراش با چماق سرطلا، و سه‌نسقچی)، و خیل انبوهی قراول و نوکر و آشپز و آبدار، در جمع همراهان اوسی و دومهتر و قاطرچی، دوخواننده، هجده نوازنده، چهار غلام گرجی و پیشخدمت خلوت، چهار خیاط و بسیاری کسان دیگر حضور داشتند. (۶) کمپانی هند شرقی سه کشتی برای این مسافرت در اختیارشان گذاشته بود و يك ناو جنگی به نام «ویکتور» را نیز مأمور حفاظت آنان از دریازنان عربی کرده بود که در این ایام در آبهای خلیج فارس مزاحم کشتی‌ها بودند. يك کشتی پنجم نیز که به محمدنبی‌خان تعلق داشت و پر از مال‌التجاره و اسب و قاطر بود به همراهی کشتی‌های دیگر، روز ۵ سپتامبر ۱۸۰۵ / ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۲۰ سفر خود را آغاز کردند. داماد محمدنبی‌خان نیز با وی بود و او ظاهرأ تنها فردی بود که در جمع انبوه همراهان ایلچی - که

تماماً مرد بودند - با وی خویشاوندی داشت. دکتر اندرو \*جوکس پزشک کمپانی در بوشهر به سمت مهماندار هیئت تعیین شده بود و دستپاری او را ستوان رابرت \*اسکات با عنوان افسر حمل و نقل برعهده داشت. همچنین فردی ارمنی به نام خواجه اوانیس که از کارمندان سابق دفتر کارگزاری بوشهر بود به عنوان مترجم هیئت را همراهی می کرد و قرار بود در ضمن «به حفظ صلح و صفا در جمع ملازمان زیردست ایلچی عالیجاه» (۷) کمک کند، و این کاری بود که با توجه به طبیعت پر خاشجوی افراد تحت مراقبت او و هوای گرم و اختناق آور و تنگی جا در کشتی‌ها تقریباً غیر ممکن می نمود.

مقامات بمبئی که مقتصدانه فکرمی کردند و سرنوشت آخرین ایلچی ایران را فراموش نکرده بودند تصمیم داشتند کاری کنند که ایرانیها این بار در بمبئی پیاده نشوند و پیکراست با کشتی به کلکته بروند. از طرف دیگر، محمدنبی با توجه به منافع شخصی خود، به همان اندازه مصمم بود که در بمبئی پیاده شود و برای این منظور خود را با نامه‌ای از فتحعلی شاه خطاب به جاناتن دنکن، حکمران بمبئی مجهز ساخته بود. بخت با محمدنبی خان یار بود، چون کمبود آب و خسارتی که توفان به کشتی‌ها وارد آورده بود باعث شد که کشتی‌ها در بندرگاه بمبئی لنگر بیندازند. مقامات بمبئی امیدوار بودند ایرانیها در جریان آگیری در کشتی باقی بمانند ولی محمدنبی خان گفت که جانش از مسافرت دریایی به لب رسیده است و با اصرار خواستار ادامه سفر از راه خشکی شد. به این ترتیب، امید مقامات حکومت بمبئی به یأس مبدل شد. در واقع محمدنبی و همراهانش بیشتر از چهارماه در بمبئی توقف کردند و چیزی نمانده بود که کار جاناتن دنکن و صاحب‌منصبان عذاب کشیده او از رفتار و توقعات محمدنبی به جنون بکشد. علاوه بر این خرج زیادی هم روی دست کمپانی هند شرقی گذاشتند.

روز ۹ اکتبر / ۱۵ رجب کشتی‌های حامل ایلچی و همراهان به آبهای ساحلی بمبئی رسیدند و دکتر جوکس پیامی برای دنکن فرستاد حاکی از امتناع محمدنبی از ادامه سفر با کشتی و نیز آماده‌باش برای

تهیه اقامتگاه مناسبی که برای ۲۳۰ تا ۲۴۰ ایرانی همراه محمدنبی جا داشته باشد. دو روز بعد، حکمران آشفته حال بمبئی گزارشی برای فرمانفرما در کلکنه نوشت و او را از ورود غیرمترقبه ایرانیان آگاه ساخت و خواستار صدور دستورات فوری برای ادامه سفر آنان شد تا «اقامت پرهزینه سفیر در بمبئی در کمترین حد ممکن اطاله یابد.» (۸) دنکن پیش‌بینی کرد که هزینه اقامت و سیوزسات جماعت ایرانیان و بیش از ۲۰۰ رأس اسب و قاطری که همراه داشتند ماهانه حدود ۳۰،۰۰۰ روپیه برای کمپانی تمام خواهد شد. یگانه نقطه روشن در این ماجرا آن بود که حضرت ایلچی مایل بود تا اقامتگاهی برای او آماده می‌شود و ترتیبات لازم را برای تشریفات ورود او به بمبئی می‌دهند در کشتی باقی بماند.

جانانن دنکن و هیئت مشاوران او از اهمیتی که مقامات کلکنه برای دوستی با ایران قائل بودند به خوبی آگاه بودند و از این‌رو برای راضی نگاه داشتن مهمان ناخواسته خود از هیچ کوششی فروگذار نکردند. وقتی کشتی محمدنبی خان لنگر انداخت، هیئتی از مقامات عالی‌رتبه کمپانی با قایق پارویی برای عرض خیرمقدم به کشتی رفتند. دستور داده شد که هر روز شخصی از طرف حکمران بمبئی به کشتی برود و صحت مزاج سفیر محترم را جویا شود. برنامه مفصلی برای تشریفات استقبال از محمد نبی خان تهیه دیدند، خانه‌ای برای اقامت او تخلیه کردند و اسبهای را به ساحل آوردند. همه این کارها در عرض دو روز پس از ورود سفیر ایران انجام گرفت. با این وجود محمدنبی خان در بامداد روز سوم دکتر جوکس بینوا را به ساحل فرستاد تا هم از کوچک بودن خانه شکایت کند و هم از اینکه دو رأس از اسبهایش به علت بیرون ماندن در هوای آزاد با زین و برگشان خیس شده‌اند و دوتا از قاطرهایش را نره گاوی شاخ زده و زخمی کرده است و سرانجام اینکه هنوز برای او مهمانداری تعیین نشده است. در همین هنگام محمدنبی خان به دکتر جوکس دستور داد به همه یادآوری کند که توقع او پذیرایی در «عالی‌ترین حد شکوه و جلال و احترام ممکن است، چون مقام او چنانکه به رأی‌العین مشاهده

می‌شود از مقام ایلچی سابق خیلی بالاتر است.» (۹) دنکن قول داد از هیچ کوششی فروگذار نکند، اما از مقام سفارت درخواست کرد «آماده نبودن ما را برای پذیرایی از آن مقام به‌شیوه‌ای پرشکوه‌تر از گذشته که مورد نظر ایشان است» (۱۰) با دیده اغماض بنگرند. منزل بزرگتری برای اقامت محمد نبی‌خان پیدا کردند، «صاحب‌منصب عالی‌مقامی» طبق درخواست محمد نبی‌خان به فرماندهی دسته قراولان هندی گماشته شده از طرف کمپانی منصوب گردید و شخصی به اسم مستر\* گودوین که از اعضای دستگاه حکومت بمبئی بود به مهمانداری او برگزیده شد که هنوز خودش را به محمد نبی‌خان معرفی نکرده او را برای مذاکره درباره جزئیات مراسم استقبال رسمی به خشکی فرستادند. محمد نبی‌خان مصمم بود - همانطور که جان ملکم به هنگام سفرش به ایران مصمم بود - که هیچگونه بی‌حرمتی نسبت به پادشاهی که او را از جانب خود به این مأموریت فرستاده بود انجام نگیرد. محمد نبی مایل بود وقتی در داخل حیاط خانه حکمران بمبئی پیاده می‌شود در مسیرش شالهای ترمه گسترده باشند، مایل بود وقتی نامه فتحعلی‌شاه را دامادش در سینی نقره به طرف حکمران بمبئی می‌برد، حکمران «دوسه پله» برای دریافت آن پایین بیاید و سپس به‌سبک ایرانیها آن را با احترام به طرف پیشانی‌اش ببرد؛ مایل بود در این هنگام سکه‌های طلا به‌سوی فقرا «شاباش» شود و در داخل اتاق پذیرایی متوقع بود که کفشهایش را در نیاورد مگر اینکه انگلیسی‌ها هم پابرهنه شوند. او می‌خواست اطمینان حاصل کند که هم او و هم میرزایش در طرف راست حکمران نشانداده خواهند شد... و غیره و غیره. دنکن توانست رضایت محمد نبی‌خان را در بیشتر موارد ذکر شده جلب کند ولی مطلقاً حاضر نشد برای دریافت نامه شاه ایران حتی یک قدم از بالای پله‌ها پایین بیاید یا نامه را به روی پیشانی خود بنهد و یا اینکه سکه‌های طلا شاباش کند. اینها رسوم ایرانی بودند نه رسوم انگلیسی. ولی دنکن به مقام سفارت اطمینان داد که احترامی که به او و نامه فتحعلی‌شاه گذارده خواهد شد درست در حد احترامی است که به هر یک از سران تاجدار کشورهای

اروپایی که به بمبئی بیایند گذارده می‌شود و نه کمتر.

محمدنبی‌خان سرانجام روز ۱۸ اکتبر / ۲۴ رجب از کشتی پیاده شد و در رأس ساعت ۹ صبح، ساعت سعدی که منجمان او تعیین کرده بودند قدم به خشکی نهاد و البته در این میان هیئتی را هم که از جانب کمپانی برای همراهی او به کشتی فرستاده شده بود نیم‌ساعت پشت در اتاق خود معطل کرد. کشتی‌های حاضر در بندرگاه آذین‌بندی شده بودند و زمانی که قایق حامل ایلچی از میان ایشان رد می‌شد ادای احترام می‌کردند و نوازندگان ایرانی خود او در یک قایق و دسته موزیک پادگان در قایق دیگری به‌ترنم مشغول بودند. اسبان مزین به یراق‌آلات مرصع در جلو و تخت‌روان سرپوشیده حامل محمدنبی‌خان در عقب به همراهی استقبال‌کنندگان و توابع از میان خیابانهای گذشتند که سربازان در دو طرف آنها صف کشیده بودند و - اگر قرار است گزارش رسمی مراسم را باور کنیم - مملو از انبوه فرنگیان و هندوان بودند. روایت شده است که محمدنبی‌خان «ملبس به فاخرترین البسه بود و مزین به تعداد زیادی زیورآلات از عالیترین نوع. همراهان او نیز به بهترین شیوه پرشکوه ایرانی آراسته شده بودند.» (۱۱)

محمدنبی عجله‌ای برای ترک بمبئی نداشت. او به فکر پیشبرد منافع شخصی خود بود و مصمم به بیرون کشیدن پول خون شوهر خواهر مرحومش از حلقوم کمپانی محترم. می‌توانست هر قدر بخواهد معطل کند چون فتحعلی‌شاه مأموریت خاصی نه در بمبئی و نه در کلکته به او محول نکرده بود. در واقع به احتمال زیاد اگر به خاطر اصرار بیش از حد محمدنبی‌خان نبود فتحعلی‌شاه جانشینی برای حاجی خلیل تعیین نمی‌کرد. اگر فتحعلی‌شاه از فرستادن سفیر دومی به هندوستان منظوری داشت، بیشتر برای پس دادن دیدار هیئت مَنَسْتی بود که در نامه‌های خود خطاب به حکمران بمبئی و فرمانفرمای هندوستان در کلکته از آن با عبارات دوستانه یاد کرده بود. فتحعلی‌شاه با توجه به احتمال دریافت کمک از انگلیسی‌ها در مقابل تهدیدی که از ناحیه روسها متوجه مرزهای شمال غربی ایران بود، می‌خواست همچنین نشان بدهد که فاجعه بمبئی



لطمه‌ای به عهدنامهٔ اتحاد انگلستان و ایران که در سال ۱۸۰۱/۱۲۱۶ به دست جان ملکم منعقد شده بود نزده است.

ذکر همهٔ جزئیات دشواریهای متعددی که جان‌اتن دنکن و کارمندانش در روابط خود با محمدنبی‌خان در طول اقامت چهارماهه‌اش در بمبئی داشتند طولانی و ملال‌آور خواهد بود. این جزئیات صفحات زیادی از دفاتر روزنامهٔ کمپانی را در بمبئی و کلکته پر کرده است. شاید اگر انگلیسی‌ها به این شدت نگران جلب رضایت ایرانیها نبودند زجر کمتری می‌کشیدند. ایرانی ناقلاً از این نقطه ضعف حداکثر بهره‌برداری را به‌عمل آورد.

در اساس دو علت اصلی برای اصطکاک وجود داشت: یکی عزم جزم محمدنبی‌خان بود بر اینکه حداکثر منافع مادی قابل حصول از موقعیت ممتاز خودش را از چنگ حریف بیرون بکشد. علت دوم مربوط به تصور متورم محمدنبی‌خان از اهمیت خودش به عنوان ایلچی پادشاه می‌شد که از موارد نسبتاً رایج ضعف بشری است.

محمدنبی بی‌آنکه پنجاه هزار روپیه‌ای را که در بغداد از کمپانی قرض کرده بود تأدیه کند توانست - چطورش بماند - ۲۵۰ هزار روپیهٔ دیگر در بمبئی از کمپانی وام بگیرد. وی از پرداخت تنمۀ قابل ملاحظهٔ يك صورت‌حساب ۲۰۰ هزار روپیه‌ای که به خرید منسوجات پشمی از کمپانی هند شرقی در چند سال قبل مربوط می‌شد امتناع کرد، به این بهانه که پارچه‌ها نامرغوب و آب‌دیده بوده‌اند. او از کمپانی خواستار دریافت ۴۰ هزار روپیه غرامت به خاطر غرق یکی از کشتی‌های بادی کوچکش و از دست رفتن محمولات آن گردید. ادعاهای اغراق‌آمیزی نسبت به اموال حاجی خلیل مرحوم در بمبئی کرد، و بالاتر از همه به عنوان ناز شست قبول سفارت خود به هندوستان خواستار دریافت مبلغ معتدابه ۲۰ لک روپیه (معادل کم و بیش ۲۵۰ هزار لیره) شد به این عنوان که این مأموریت را صرفاً به‌خاطر حفظ منافع انگلیسی‌ها پذیرفته است!

محمدنبی همچنين در کار مبادلهٔ هدایا سرسختی از خود نشان داد

و حوصله همه را سربرد. بهانه او اغلب این بود که ارزش هدایای کمپانی از ارزش هدیه‌های او کمتر است. شاید در این میان داستانهایی که از دست و دل‌بازی جان ملکم در دادن هدیه‌های نفیس به این و آن در جریان سفرش به ایران شنیده بود توقع او را بالا برده بود. از جمله هدایایی که محمدنبی‌خان به حکمران بمبئی داد شانزده رأس اسب، یک قبضه شمشیر مطلا، شالهای ترمه، شیشه‌های متعدد گلاب و از همه گران‌بها تر یک نسخه خطی حاوی اشعاری بود که فتحعلی شاه شخصاً سروده بود و آن را محمدنبی‌خان به ادعای خودش در ازای پیشکشی معادل ۴۰ هزار روپیه از شاه خریداری کرده بود. محمدنبی‌خان کتاب مصوری را که درباره مسافرت به مصر بود و جانان دنکن در مقابل دیوان فتحعلی‌شاه برای او فرستاده بود به بهانه ناکافی بودن ارزش آن پس فرستاد؛ و به همین ترتیب بود یک دست چایخوری و قهوه‌خوری چینی که دنکن چندی بعد به مناسبت پایان ماه رمضان برای او فرستاد.

محمدنبی حکمران بمبئی را شکایت‌باران کرد و در اغلب موارد موضوع شکایت چیز کوچک و بی‌اهمیتی بود که حس خود بزرگ‌بینی او را آزرده بود. این شکایات را حکمران و هیئت مشاوران او مورد بحث قرار می‌دادند و معمولاً می‌پذیرفتند، «به این امید (به قول یکی از اعضای شورا) که باتوجه به عدم اعتدال جناب سفیر و با در نظر گرفتن سرانجام نافرجام سفارت پیشین از بروز عواقب وخیم‌تر جلوگیری به عمل آید.» (۱۲) یکی دیگر از مشاوران از «لزوم ترضیه خاطر این شخصیت به هر وسیله‌ای که مقدور باشد» سخن به میان آورد هر چند که خواستهای او را نامعقول می‌دانستند. اما در یک مورد تقاضای محمدنبی‌خان را نپذیرفتند و آن این بود که پلیس دستوری صادر کند که هیچ کس حق نداشته باشد از کالسکه او سبقت بگیرد و همه مجبور باشند کنار بروند تا کالسکه او بگذرد. اما حتی در این مورد هم با صدور اعلامیه‌ای خطاب به همه شهروندان بمبئی دایر بر اینکه به امیال ایلچی محترم احترام بگذارند سعی در خشنود ساختن او کردند و در عین حال مدیرانه به او تذکر دادند که اگر اسبهای کالسکه‌اش را به جای اینکه به

سرعت قدم پیاده حرکت دهد به یورت‌مه وادارد مشکلات کمتری پیش خواهد آمد.

آخر دسامبر / اوایل شوال دیگر جانِ جانانن دنکن از دست محمد نبی‌خان به‌لب رسیده بود. اگر تحمل رفتار توان فرسای محمدنبی بهایی بود که باید برای اتحاد با ایران در برابر فرانسویان پرداخت پس بار گران دمساز شدن با این شخص غیرقابل تحمل بایستی به تساوی بین بمبئی و کلکته تقسیم شود. از این‌رو جانانن دنکن نامه‌ای به سر جورج بارلو که در آن زمان در غیبت فرمانفرما کفالت این مقام را برعهده داشت نوشت و تصریح کرد که خارج ساختن ایلچی ایران از بمبئی در کوتاه‌ترین زمان ممکن امری است بسیار ضروری. بد نظر دنکن محمدنبی در دسر کمتری در کلکته ایجاد می‌کرد چون در آنجا افراد ایرانی سکونت نداشتند. در بمبئی راضی نگاه داشتن محمدنبی غیرممکن شده بود و اشکال کار هم از تضاد نقشهای دو گانه او به‌عنوان سفیر و بازرگان سرچشمه می‌گرفت و هم از کشف این نکته «که امیدهای او برای تبدیل سفارتش به وسیله‌ای برای تحصیل منافع مادی به احتمال زیاد نقش بر آب شده است؛ معه‌ذا مأموریت او بسیار گران تمام خواهد شد.» (۱۳) راه‌خشکی ناامن تشخیص داده شد ولی زودتر از اوایل ماه فوریه ۱۸۰۶ / اواسط ذی‌القعدة ۱۲۲۰ مقدمات سفر دریایی محمدنبی‌خان و توابع دویا و چهارپای او به مقصد کلکته فراهم نشد. روزی که حضرات سرانجام حرکت کردند دگر جوکس نیز با آنان همسفر شد و در اوایل ماه آوریل / نیمه محرم ۱۲۲۱ به مقصد رسیدند. در کلکته هَنکی اسمیت که چند سال زودتر در جریان تحویل پست بالیوزی بوشهر به مهدی علی‌خان اشکالات زیادی ایجاد کرده بود به مهمانداری محمد نبی‌خان گمارده شد.

فرمانفرمای هند که از پیش گزارشهای هشدار دهنده‌ای از رفتار محمدنبی در بمبئی دریافت کرده بود با مصلحت‌اندیشی جان ملکم سرسخت تصمیم گرفت از همان ابتدا نرمش را کنار بگذارد. پیش از آنکه محمدنبی‌خان از کشتی پیاده شود «به اطلاع او رساندند که رفتار

تبختر آمیز و دشواری در بمبئی و اعمال وقیح همراهانش به هیچ وجه در این منطقه تحمل نخواهد شد.» (۱۴) به او گفتند که همراهانش نباید با اسلحه خارج شوند مگر اینکه در معیت خود او باشند و به ایشان هشدار دادند که در صورتی که مرتکب اعمال خلاف گردند، قوانین شهرداری کلکته به شدت در مورد آنان اعمال خواهد شد. به مقامات کمپانی هند شرقی در لندن نوشته شد که مقامات کلکته «البته آماده هستند در برابر توقعات خصوصی و مالی او مقاومت کنند - تن دادن به چنین توقعاتی به نظر ما فدا کردن شرف ملت بریتانیا خواهد بود.» (۱۵) مقامات کلکته در گزارش خود نوشتند که تصمیم دارند به محض آغاز فصل مسافرت دریایی محمد نبی خان را به ایران پس بفرستند و در این میان مخارج او را به «پایین ترین حد ممکن محدود خواهند کرد.» (۱۶) محمد نبی که در کلکته با احترامات کامل مورد استقبال قرار گرفت هشدارهای اکید فرمانفرما را آویزه گوش قرار داد و در هشت ماهی که در کلکته اقامت داشت رفتارش به نحو قابل ملاحظه‌ای بهتر از حد انتظار بود. باین وجود مهمان کسل کننده‌ای از آب درآمد که در هر مورد زبان پرتعنه به شکوه می‌گشود و از ناکافی بودن خرج سفره خود و از کوتاهی انگلیسیان در ادای احترامات فائقه شکایت می‌کرد و به نحو ناخوشایندی وضع خودش را در کلکته با پذیرایی مقامات بمبئی از او و پذیرایی ایرانیان از جان ملکم و منستی مقایسه می‌کرد.

با اینهمه سرانجام محمد نبی خان بود که در این ماجرا پیروز شد. وی روز اول سپتامبر ۱۸۰۶/۱۷ جمادی الثانی ۱۲۲۱ نامه مفصلی به فرمانفرما نوشت و در آن از پاسخهایی که به صورت بلند بالای شکوه‌های خود دریافت داشته بود مورد به مورد اظهار نارضایی کرد. در همان نامه محمد نبی متذکر شد که فتحعلی شاه به او فرمان داده است گزارشی به نثر و نظم از جریان مأموریتش به هندوستان بنویسد و در امتثال این اوامر «من نمی‌توانم ساکت بمانم.» (۱۷) از قرار معلوم فرمانفرمای هند که نگران اخبار دسیسه‌چینی فرانسویها در تهران بود، از این تهدید وحشت کرد و عزم جزم او برای مقاومت در برابر خواستهای سفیر ایران سست

شد. با توجه به این موضوع تغییر روش فرمانفرما در برابر محمدنبی خان در این زمان قابل درک می‌شود، چون فرمانفرما و شورای مشاوران او به این نتیجه رسیدند که اگر قرار است دوستی با پادشاه ایران که برای دفاع از هندوستان در بحبوحهٔ تاخت و تاز ناپلئون در اروپا تا این حد اهمیت دارد برقرار بماند پس بایستی در رویهٔ خود تجدید نظر کنند و محمدنبی خان را از مأموریتش به هندوستان دست‌خالی روانه‌نمایند.

نخستین قدم استفاده از جان ملکم بود تا «ادعاهای مبالغه‌آمیز» محمدنبی مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. ملکم طی چند جلسه این ادعاها را با محمدنبی خان مورد حلاجی قرار داد و سپس گزارش مفصلی تهیه کرد که آن را روز ۱۷ سپتامبر ۱۸۰۶ / ۴ رجب ۱۲۲۱ به فرمانفرمای هند تسلیم داشت. هرچند در این گزارش ملکم نکوشیده بود نادرستیها و حسابسازی‌های محمدنبی را پنهان کند، اما ادعاهایی را که برحق می‌دانست با احساس همدردی بیشتری عرضه داشته بود. طبق این گزارش محمدنبی اینک اذعان و اعتراف می‌کرد که هیچ ادعایی نسبت به دولت انگلستان ندارد و اذعان می‌داشت که رفتارش غیرعادلانه بوده است. مع‌هذا او بیست سال تمام با صداقت و وفاداری به کمپانی هند شرقی خدمت کرده بود و اکنون از انگلیسی‌ها استمداد می‌کرد تا وی را از سقوط در ورطهٔ ورشکستگی نجات دهند.

چند هفته بعد فرمانفرمای هندوستان در جلسهٔ هیئت مشاوران خود لایحهٔ مفصلی را به بحث گذاشت که در آن نغمهٔ جدید و موافقی را ساز می‌کرد. وی ادعاهای مختلف محمدنبی را برشمرد و سپس اظهار داشت که «کاملاً اطمینان یافته است که سفیر ایران هیچ‌گونه ادعای برحق نسبت به دولت بریتانیا ندارد و برعکس مبلغ قابل ملاحظه‌ای (که ۱۰۶،۹۲۸ روپیه یا در حدود ۱۲،۰۰۰ لیره برآورد می‌شد) به کمپانی بدهکار است.» (۱۸) فرمانفرما سپس به‌نحو غیر منتظره‌ای گفت که هرچند این ادعاها همه نامعقول هستند اما محمدنبی تا حدی حق دارد از دولت بریتانیا متوقع «دریافت پاداش سخاوتمندانه‌ای، اگر نه باز-پرداخت تمام مخارجی که انجام داده است»، باشد. فرمانفرما توضیح داد که

محمدنبی برای تحصیل پست سفارت خود و دادن ترتیبات لازم برای آن، مبالغ زیادی از جیب خود خرج کرده و در طول سالهای درازی که تحت حمایت انگلیسی‌ها در بصره فعالیت داشته بنحو احسن به کمپانی خدمت کرده است و «همین اصل دلستگی به حکومت بریتانیا» از جمله عواملی بوده است که او را در طلب این پست به تکاپو واداشته. گذشته از این، باید به فکر دوستی با ایران بود که «مزایای آن در حال حاضر هر چه باشد در آینده‌ای نه‌چندان دور ممکن است برای منافع بریتانیادار هندوستان حائز بالاترین درجه اهمیت شود.» اگر بنا باشد ما شخص بانفوذی چون محمدنبی را «در حالی که خانه خراب شده و نشانه مشخصی از بهره‌مند شدن از الطاف دولت بریتانیا را باخود ندارد بدایران پس بفرستیم» کمکی به دوستی با ایران نکرده‌ایم. و سرانجام آنکه چون احتمال وصول هیچگونه وجهی از محل بدهی‌های محمدنبی نمی‌رفت، فرمانفرما توصیه کرد به مصداق تبدیل «ضرورت به فضیلت» بر این بدهکاری، خط بطلان کشیده شود، و از آن بالاتر مقرری ماهانه‌ای برابر ۱،۰۰۰ روپیه (معادل کم و بیش سالانه ۱،۵۰۰ لیره) مادام‌العمر به محمدنبی پرداخت گردد و پس از مرگش نیز نصف این مبلغ مادام‌العمر به پسر ارشدش پرداخت شود.

توصیه‌های فرمانفرمای هند مورد تصویب هیئت مشاوران او قرار گرفت و روز ۱۲ نوامبر / اول رمضان نامه مفصلی با امضای فرمانفرما به همراهی رونوشت گزارش جان ملکم به مقرر کمپانی هند شرقی در لندن فرستاده شد، که عبارات آن تقریباً مشابه لایحه اولیه فرمانفرما بود و توصیه‌های او را مورد تأیید قرار می‌داد. در نامه چنین استدلال شده بود که برخورد سخاوتمندانه با مسئله در جهت توصیه‌های فرمانفرما باعث خواهد شد که ایرانیها تحت تأثیر دست و دلبازی انگلیسی‌ها قرار بگیرند و «مساعی آینده محمدنبی به‌نحو قاطعی در جهت پیشبرد منافع دولت انگلستان» (۱۹) اعمال شود. مدیران کمپانی هند شرقی در لندن توصیه مأموران خود را در هند پذیرفتند و محمدنبی‌خان حقوق‌بگیر مادام‌العمر کمپانی شد.

در جلسه ۱۸ سپتامبر ۱۸۰۶ / ۵ رجب ۱۲۲۱ قطعه‌نامه‌ای به تصویب هیئت مشاوران فرمانفرمای هند رسیده بود که در آن بازگشت سفیر ایران به وطن در زودترین تاریخی که شرایط جوی اجازه دهد امری فوق‌العاده مطلوب خوانده شده بود. معمولاً شروع فصل مسافرت دریایی در اوایل ماه نوامبر هر سال بود ولی تا محمدنبی و همراهانش سرانجام راه افتادند نیمه ماه ژانویه ۱۸۰۷ / ۶ ذی‌القعدة ۱۲۲۱ بود. ایشان در دو کشتی مسافرت می‌کردند و هنکی اسمیت بالیوز دوباره منصوب شده بوشهر و دکتر اندرو جوکس مسافران را همراهی می‌کردند. فرمانفرما هدایای گوناگونی همراه محمدنبی برای فتحعلی شاه فرستاد از جمله شش عراده توپ برنجی شش پاوندی و چهار عراده توپ سه پاوندی با همه لوازم و ملزومات. همچنین روایت شده است که محمدنبی که ترک عادت نمی‌توانست موفق شد مقدار زیادی مال‌التجاره را به نام هدیه و سوغات برای شاه و درباریان بار کشتیها کند و از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی آنها شانه خالی سازد. اما این امر فرمانفرمای هند را از ستایش رفتار محمدنبی‌خان و اظهار امیدواری که پس از بازگشت به وطن «مورد تفقد اعلیحضرت شهبیاری قرار بگیرد» (۲۰) باز نداشت. در حدی که اطلاع داریم تنها موردی که در این مأموریت پانزده ماهه برای حل و فصل مسائل دیپلماتیک پیش آمد در آخرین روزهای اقامت محمدنبی‌خان در هند بود و آنچنان باعکس‌العمل منفی انگلیسی‌ها مواجه شد که هر فایده‌ای را که امیدوار بودند از دست و دل‌بازیشان با محمدنبی ببرند خنثی کرد.

روز دوم ژانویه ۱۸۰۷ / ۲۲ شوال ۱۲۲۱ محمدنبی‌خان متن فرمانی را که فتحعلی‌شاه به تاریخ ماه مه سال قبل / صفر ۱۲۲۱ صادر کرده بود به فرمانفرمای هند تسلیم داشت. در این فرمان فتوحات نظامی اخیر ایران در جنگشان با روسیه تشریح شده بود و همچنین خبر ورود یک هیئت دیپلماتیک فرانسوی به تهران را می‌داد. فتحعلی‌شاه به سفیرش دستور می‌داد به اطلاع انگلیسیان برساند که باتوجه به عهدنامه‌های فیما بین او فرانسویان را در انتظار نگاه خواهد داشت تا نتیجه مذاکرات

محمدنبی با دولت انگلستان در این باب که «بیایند و با ما بر علیه روس منحوس دست اتفاق بدهند» معلوم شود. اگر انگلیسی‌ها به ایرانیها ملحق شدند تا «دست فتح به سوی قلمروهای روسیه دراز کنیم» (۲۱) پادشاه ایران متعهد می‌شد فرانسویان را بدون معطلی بیشتر مرخص کند. فرمانفرمای هند سر جورج بارلو، فوراً و بی آنکه با دولت بریتانیا مشورت کند، به محمدنبی پاسخ داد که دولت متبوع او چگونه می‌تواند به متحد قدیمی خود روسیه حمله ببرد، مضافاً اینکه طبق شرایط عهدنامه اتحاد انگلستان و ایران انگلیسی‌ها ملزم به چنین عملی نیستند. و اگر شاه از طرف دیگر با فرانسویها پیمان ببندد شرایط عهدنامه خود با انگلستان را نقض کرده است.

استمداد قبلی فتحعلی‌شاه از انگلیسی‌ها که از طریق منستی به عمل آمده بود بی‌جواب مانده بود. فتحعلی‌شاه این بار منتظر دریافت دومین جواب رد انگلیسی‌ها نماند و در ماه مه ۱۸۰۷/ربیع‌الاول ۱۲۲۲ در محلی به نام \*فینکن‌شتاین در روسیه عهدنامه‌ای با فرانسویها امضا کرد که در آن متعهد می‌شد به انگلستان اعلان جنگ بدهد، همه روابط سیاسی و تجارتي خود را با آن کشور قطع کند و به سپاهیان فرانسوی اجازه عبور از خاک ایران را به سوی هندوستان بدهد. انگلیسی‌ها شانس آوردند که فرانسویها به تعهدات خود طبق شرایط عهدنامه فینکن‌شتاین عمل نکردند و فتحعلی‌شاه چندی بعد دوباره برای دریافت کمک به سراغ انگلیسی‌ها آمد. اما ایرانیها هرگز جواب ردی را که به نخستین استمدادهای خود شنیدند کاملاً فراموش نکردند.

محمدنبی که پس از بازگشت به ایران ادعا می‌کرد هفت لک روپیه از مأموریت خود به هندوستان عایدی داشته است چند سال دیگر در اوج موفقیت باقی ماند. مدتی حاکم بوشهر بود و بعد وزیر دست راست شاهزاده نواب حکمران فارس گردید. در این مقام، دسیسه‌چینی‌ها و خودپرستی او به شکست دومین مأموریت جان ملکم به ایران در سال ۱۲۲۳/۱۸۰۸ کمک کرد. محمدنبی اگرچه اندک زمانی بعد، از هارفورد جونز، یعنی اولین حامی خود، به هنگام ورودش به ایران به عنوان



سفیر جدید انگلیس به گرمی استقبال کرد ولی در دوستی با انگلستان ثابت قدم نماند. در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ مقامات کمپانی هند شرقی که شاهد طرفداری محمدنبی از فرانسویان بودند او را تهدید به قطع مقرری کردند. با وجود این، سه سال بعد که مورد خشم حکمران فارس قرار گرفت و به اتهام اختلاس ۳۰۰ هزار تومان از اموال دولتی به زندان افتاد، مقامات کمپانی که او را هنوز تحت الحمایه خود می دانستند پادرمیانی کردند و با کاهش رقم مورد ادعا و پرداخت آن باعث خلاصی او شدند. اما محمدنبی همچنان راه پیشین خود را ادامه داد و به تعداد دشمنانش همچنان افزوده می شد تا سرانجام مغضوب فتحعلی شاه گردید. به گفته هارفورد جونز، شاه فرمان قتلش را صادر کرد و جلو چشم خود او گوشتهایش را قطعه قطعه از تنش جدا ساختند.

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

## دو ایرانی ساکن هند

پیش از آنکه مسافرت به اروپا آسان و مد روز شود، بسیاری از ایرانیان آواره از وطن یا جویای ثروت به هندوستان رو می آوردند. حتی قبل از پارسی‌های بمبئی و گجرات که چنانکه از نامشان پیداست به همراهی مذهب خود از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند (در قرن هفتم میلادی/ قرن اول هجری)، پیوندهای دیرینی بین دو کشور وجود داشته است. وقتی پادشاهان گورکانی در قرن شانزدهم/دهم بر هندوستان چیره شدند، دیدند که در بیشتر نقاط شبه قاره که مسلمانان سنی و شیعی مذهب هر دو در آن به تعداد قابل ملاحظه در کنار انبوه هندوان زندگی می کردند زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و درباری به کار می رود. افراد از وطن گریخته‌ای چون مهدی علی خان (نگاه کنید به فصل دوم) به استخدام امیران محلی و یا دفاتر کمپانی هند شرقی در می آمدند. برخی از انگلیسیانی که برای کمپانی کار می کردند اجباراً زبان فارسی را آموخته بودند و پس از افتتاح دو مؤسسه آموزشی کمپانی محترم - کالج فورت ویلیام در کلکته در سال ۱۸۰۰/۱۲۱۵ و کالج هند شرقی در هیلیبری در انگلستان در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ - آموختن زبان فارسی برای کسانی که به خدمت کمپانی در می آمدند اجباری شد.

از این رو زمینه مساعدی برای پیشرفت ایرانیها در هند وجود داشت و دوست شدن با انگلیسی‌های ساکن هند برای‌شان دشوار نبود. در حقیقت پیش از آنکه اولین هیئتهای دیپلماتیک و نظامی انگلستان در سالهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰/۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ در تهران و تبریز مستقر شوند معاشرت ایرانیها و انگلیسی‌ها در خاک هند بیشتر از خاک ایران بود. در آن زمان، انگلیسی‌های ساکن ایران تنها چند نفری بودند که در مراکز داد و ستد کمپانی در جنوب کشور فعالیت داشتند. با این تفصیل به هیچ وجه جای شگفتی نیست اگر بگوییم اولین ایرانیانی که درباره انگلستان و مردم آن کتاب نوشتند - سید عبداللطیف خان شوشتری و میرزا ابوطالب خان اصفهانی - دو نفری بودند که بیشتر ایام عمرشان را در هندوستان به سر آورده و در آنجا با انگلیسی‌ها دمساز شده بودند. این دو بایکدیگر نیز آشنا بودند. عبداللطیف در تمام عمرش از مرزهای ایران و هند فراتر نرفته بود و معلومات خود را درباره مردم انگلیس از دوستان انگلیسی خود در هند کسب کرده بود. اما میرزا ابوطالب خان به انگلستان سفر کرد و پیش از بازگشت به هند بیشتر از دو سال در آن کشور اقامت گزید. روایات و حکایاتی که این دو از انگلیسیان و سایر ملل اروپایی نوشتند به زبان فارسی در هندوستان نوشته شد - عبداللطیف در سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱/۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ابوطالب خان در سالهای ۱۸۰۳ تا ۱۲۱۸/۱۸۰۵ تا ۱۲۱۹ - و این روایات هر کدام چند سال کهن‌تر از اولین مطالبی است که ایرانیان ساکن ایران درباره انگلیسیان نوشتند.

عبداللطیف در حدود سال ۱۱۷۲/۱۷۶۰ در شوشتر در جنوب غربی ایران به دنیا آمده بود. پدرش از خانواده سادات بود. احتمالاً سی ساله بود که به حیدرآباد دکن که در آنجا عموزاده‌اش در دربار نظام صاحب مقام بود مهاجرت کرد. و در آنجا بود که کتاب «تحفة العالم» را در شرح احوال انگلیسیان و اروپایی‌های دیگر به رشته تحریر کشید. چنین پیداست که عبداللطیف از وضع مالی خوبی برخوردار بوده و با حاجی خلیل تاجر و سفیر ایران که در بمبئی تصادفاً به قتل رسید (نگاه

کنید به فصل سوم) نیز آشنایی و روابط تجارتي داشته است. عبداللطيف علاوه بر خانه‌اش در حیدرآباد، منزلی هم در بمبئی داشت و در آنجا از دوستان متعدد انگلیسی خود از جمله جانان دَنکن حکمران بمبئی به گرمی پذیرایی می‌کرد. تفصیل این ضیافتها زیر عناوین چشمگیری چون «پذیرایی ایرانی» و «مهمان‌نوازی ایرانی» در نشریه نیمه‌رسمی کمپانی، «سالنامه آسیایی» درج شده است: مجلس پذیرایی یا مجلس رقص در حضور مقام منبع حکومت که «تقریباً تمامی جمال و جلال جزیره کوچک ما در آن متجلی بود»، (۱)؛ نمایش آتشبازی و چراغانی که در آن صدها چراغ کوچک روغن‌سوز «به آرامی در آغوش استخر شناور بودند»؛ میز عظیمی مملو از «همه خوردنیهای خوشمزه فصل که در آنجا رنگین‌ترین چلوه‌ها و پلوه‌ها و کبابها و جوجه کبابهای ایرانی شانه به‌شانه عالی‌ترین اغذیه اروپایی می‌ساییدند و آب یا قوت رنگ‌انگور رایحه‌ای در هوا پراکنده می‌ساخت شایسته‌نعمات جاودانی حافظ (یعنی حافظ)». (۲)

زمینه خانوادگی میرزا ابوطالب کاملاً متفاوت بود. میرزا ابوطالب در سال ۱۷۵۲/۱۱۶۶ در شهر لکنه‌و در ایالت اوده هند از پدری آذربایجانی و مادری هندی به دنیا آمده بود ولی خودش را ایرانی می‌دانست. پدرش چند سالی زودتر برای فرار از ظلم و جور حکومت نادرشاه از اصفهان به هند گریخته بود و در شهر لکنه‌و کاری یافته بود. وقتی میرزا ابوطالب بزرگ شد او نیز چون پدر در دستگاه نواب وزیر اوده سرگرم کار شد و در جمع صاحب‌منصبان انگلیسی آن شهر دوستانی یافت. چند سال بعد به کلکته کوچید و در آنجا دوستی اسکاتلندی به نام کاپیتان [سروان] دیوید ریچاردسن که زبان فارسی می‌دانست و به عنوان مؤلف يك فرهنگ انگلیسی - فارسی معروفیت یافته بود، او را به سفر به انگلستان از راه دور و دراز دریایی ترغیب کرد.

ریچاردسن و میرزا ابوطالب کلکته را در فوریه ۱۷۹۹/رمضان ۱۲۱۳ ترك گفتند و پس از تأخیرها و ماجراهای فراوان از جمله توقفهایی در کیپ‌تاون در افریقای جنوبی و در جزیره «سنتیلنا» [سنت

هلن] در حدود هشت ماه بعد در بندر «کاک» [= کورک] در ایرلند از کشتی پیاده شدند. در طول این دریانوردی طولانی ریچاردسن اوقات فراغت خود را صرف آموزش زبان انگلیسی به دوست خود می کرد. پس از شش هفته اقامت در ایرلند آن دو رهسپار لندن شدند و میرزا ابوطالب دو سال و نیم در این شهر اقامت کرد. وی سرانجام از راه فرانسه و ایتالیا و جزیره مالت و ترکیه راه بازگشت را در پیش گرفت و در اوت ۱۸۰۳/ربیع الثانی ۱۲۱۸ به کلکته رسید. میرزا ابوطالب سپس به تحریر سفرنامه مشروحه پرداخت که در آن به تفصیل از تاریخ و جغرافیای اروپا و نهادهای اروپایی سخن گفت. نسخه فارسی کتاب با عنوان عربی آن «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» توسط سرگرد چارلز استیوارت که از افسران بازنشسته کمپانی هند شرقی بود در کالج کمپانی در هیلبری فارسی و عربی و هندی تدریس می کرد به انگلیسی ترجمه شد و در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ در دو جلد در لندن به چاپ رسید. دو سال بعد متن فارسی سفرنامه به دستور حکومت بنگال در کلکته چاپ شد و «میان اهالی بومی مستملکات خاوری بریتانیا» (۳) توزیع گردید، و این کاری بود که قاعدتاً بایستی از نوع اقدامات روابط عمومی به حساب آید.

کتاب «تحفة العالم» میرزا عبداللطیف مدتها به صورت نسخه خطی باقی ماند تا اینکه در سال ۱۸۴۷/۱۲۶۳ در بمبئی به روش چاپ سنگی به طبع رسید.<sup>۲</sup> این کتاب هنوز به زبان انگلیسی انتشار نیافته است.

(۱) ترجمه انگلیسی این کتاب یک بار نیز در قطع جیبی در سجد به طبع رسید، در سال ۱۸۱۴. [توضیح مؤلف]

(۲) چاپ سنه ۱۲۶۳ ظاهراً اولین چاپ این کتاب نیست. مترجم در جستجوی خود برای دسترسی به اصل فارسی کتاب به نسخه چاپی بدون تاریخی برخورد که در حیدرآباد دکن به طبع رسیده بود، به خط میرزا محمد حسین طهرانی، که ظاهراً باید آن را نسخه ای از دومین چاپ کتاب محسوب کرد، چون در مقدمه آن نوشته بودند: «چون چاپ اولش - مقسوم و در این زمان اکثر مردم از نسخه های آن محروم بودند... به حلیه طبع آراسته شد» (ص ۳). در سال ۱۳۶۴ سرانجام چاپ حروفی پاکیزه ای از کتاب «تحفة العالم» به کوشش آقای صمد موحد توسط انتشارات طهوری انتشار یافت و اینک این کتاب جالب در دسترس علاقمندان قرار دارد. س.م.

میرزا عبداللطیف در چشم انداز وسیعی از جهان خارج که در برابر خوانندگان قرارداد نه تنها دربارهٔ اوضاع و احوال انگلستان نوشت بلکه تاریخ و جغرافیا و رسوم کشورهای دیگر را نیز توصیف کرد. او به احتمال قریب به یقین بیشتر اطلاعات خود را - که همیشه نه بیطرفانه است و نه کاملاً دقیق - از منابع انگلیسی و به احتمال زیاد از راه سؤال - پیچ کردن دوستان انگلیسی خود در هند و نه از راه مطالعهٔ کتابها به دست آورده بود. میرزا عبداللطیف در ضبط مطالبی که می‌آموخت و در جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ کشورها و مللی که در آن زمان در انتهای دنیای آشنای اکثر اقوام آسیایی قرار داشتند زحمت بسیار کشید.

میرزا عبداللطیف از راه تماشای دوستان انگلیسی خود قادر بود طرز لباس پوشیدن و آرایش مو و گیسوی انگلیسیان و رسم فرستادن پسران جوانشان را به وطن برای تحصیل، به درستی توصیف کند. از راه پرس‌وجو توانست دربارهٔ مبارزات موفقیت‌آمیز انگلستان علیه پاپ و دولت اسپانیا در خلال نهضت اصلاح کلیسا و حملهٔ ناوگان عظیم اسپانیا به انگلستان و چندین سال بعد علیه فرانسویان تحت لئوی ناپلئون اطلاعاتی گردآوری کند. هر چند میرزا عبداللطیف انگلیسی‌ها را که به گفتهٔ خود او «به رأی و هوش از فرق دیگر فرنگ ممتاز» اند (۴) به دیدهٔ تحسین می‌نگریست، کشورگشایی‌شان را در هندوستان که به بهای بیرون راندن امیران مستقل آن دیار از قلمروشان تمام می‌شد نمی‌پسندید و با بی‌اعتقادی و تحقیر تلقی می‌کرد. عبداللطیف بسیاری از ویژگیهای زندگی بریتانیایی‌ها را که در آن هنگام مطلقاً در مشرق‌زمین ناشناخته بود توصیف می‌کند و از این قبیل است نظام پارلمانی و نظام قضایی انگلستان، چاپ کتاب و روزنامه، استفاده از اسکناس، خدمات پستی، شرکت‌های سهامی، فراماسونری، نشستن پشت میز به هنگام صرف غذا و غیره و غیره. به نظر میرزا عبداللطیف رونق اقتصادی انگلستان زائیدهٔ

(۳) اروپاییان را مردمان خاورمیانه به‌طور معمول «فرنگی» (فرانک‌ها) می‌خوانند.

[توضیح مؤلف]

«رأی و تدبیر و رعیت‌پروری و انصاف و انصاف‌گستری... پادشاه» (۵) است و او اولین نویسنده ایرانی است که توجه خوانندگان را به پدیده (در آن زمان) نوظهور پادشاهی جلب می‌کند که اختیار اتش محدود شده است و جانشینش را قانون تعیین می‌کند و نه مبارزه شاهزادگان مدعی سلطنت. وی نوشت: «و بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوائم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه و امرا و رعایا، بدین نحو که هر گاه امری از امور عظیمه اتفاق افتد، مادام که این سه فرقه يك رأی نزنند آن کار صورت نگیرد.» (۶) هر چند «پادشاه... در رعایت و نوازش هر کس مختار است ولی قتل نفس یا اضرار احدی، حتی زدن یکی از خدمه خود را قادر نیست. مادام که حکم قضات نشود هیچ سیاستی اجرا نگیرد» (۷) وی از اهمیت پارلمان برای انگلیسی‌ها سخن می‌گوید و شیوه انتخاب نمایندگان را با رأی مردم (که در مشرق زمین آن زمان کاملاً ناشناخته بود) وصف می‌کند. درباره خانواده سلطنتی و مسئله جانشینی پادشاه متوفی، میرزا عبداللطیف چنین می‌نویسد:

ووکلائی مشورت‌خانه به‌جهت پادشاه تعدد نسا را جایز داشته‌اند. اول یکی از دختران سلاطین را به‌او منسوب کنند و بعد خود هر کس را بخواهد بگیرد و اولادی را که به‌هم‌رسند هر چه از آن زن اولی باشد شاهزاده و به‌جهت ایشان وجوه گزاف معین است و باقی مثل سایرالناس‌اند. بعد از بزرگ‌شدن خود مختاراند به‌علم کوشند یا سپاهی شوند یا صنعتی بیاموزند. شنیدم پادشاه حال [جسورج سوم] را با زن اولی که دختر یکی از سلاطین است علاقه مفرطی است و هر ساله از آن زن فرزندی به‌عمل‌آید. ارباب حل و عقد پادشاه‌را از مقاربت با او مانع آمدند، چه تعدد شاهزادگان موجب زیادتی خرج از خزینه و بیت‌المال است. و ولایت عهد بعد از رحلت پادشاه به‌اکبر اولاد رسد و اگر او در حیات پدر بمیرد به‌پسر او رسد و اگر او را اولاد نباشد به‌برادر دیگر که بعد از اوست. و اگر پادشاه را اولاد ذکور نباشد به‌دختر او رسد. (۸)

میرزا ابوطالب‌خان نیز به اندازه میرزا عبداللطیف تحت تأثیر نقل



و انتقال منظم تاج و تخت پادشاهان انگلستان قرار گرفت زیرا که «رسم نزاع برادران بر سر سلطنت... از این ملک موقوف است. غیر محقق دعوی سلطنت نمی‌تواند کرد.» (۹) او «کینگ‌جاج» [= جورج سوم] را به دیده تحسین می‌نگریست و در عین حال توجه داشت که اختیارات پادشاه در مقابل قدرت فائقه پارلمان و کیفیت والای قانون اساسی که میرزا ابوطالب عیبی در آن نمی‌یافت محدود شده است. در ابتدا نظرش نسبت به مجلس عوام منفی بود. «بارها به مجلس پارلمنت... رفتم و اوضاع ایشان را به نظر امعان دیدم. چون خیل طوطی به نظر آمدند که نطق آنها از شخصی هست که در پس آینه باشد و نطق اینها از مستر بیت بود.»<sup>۵</sup> (۱۰) اما بعد متوجه شد که پارلمان اعمال سو دمنده متعددی انجام می‌دهد که از آن جمله است: «یکی تحصیل مال سلطنتی [= مالیات] به سهولت. دوم صیانت اهل کاران از خطا. سیوم نظر در امور پادشاه و وزرا و کلیات امور.» (۱۱)

میرزا ابوطالب نظام قضایی انگلستان و شاه‌بیت آن را که محاکمه متهم در برابر هیئت منصفه بود کمتر می‌پسندید. «و آنچه «انگلیش» از قوانین عدالت خود می‌ستایند که به سبب آنها قضاات را از حکم حق چاره نیست... زیرا که قضاات اختیارفتوا ندارند، بلکه آن‌دست «جوری» [= هیئت منصفه] است.» (۱۲) میرزا ابوطالب تصور می‌کرد که یک قاضی مقتدر یا مغرض می‌تواند هیئت منصفه را تحت تأثیر قرار دهد یا مرعوب کند. در عین حال توجه داشت که قضاات استقلال مالی دارند در

۵) مترجم انگلیسی کتاب ترجمه آزادی از متن فارسی نه‌چندان دلچسب مؤلف به دست داده است. ظاهر آ اولین هدف او رسیدن به یک متن روان و معقول در زبان انگلیسی بوده است و نه ترجمه دقیق و امین الفاظ میرزا ابوطالب. از این رو در بسیاری از موارد مترجم حاضر با دشواری و صرف وقت فراوان بدعبارت اصلی مؤلف در کتاب «مسیر طالبی» دست یافت. برای ارائه نمونه‌ای از روش کار مترجم انگلیسی، عبارت نقل شده درباره مجلس عوام انگلستان را از روی ترجمه انگلیسی سرگرد استیوارت دوباره به فارسی برمی‌گردانیم: [مجلس عوام] مرا به یاد دو دسته طوطی هندی انداخت که بر شاخه‌های درختان انبه رو به روی هم در دو طرف نشسته باشند و یکدیگر را سرزنش کنند. بر سر و صداترین طوطیان در این جمع مستر بیت و مستر فاکس بودند.» - م.

حالی که و کلا که در پی تحصیل معاش هستند، سیر پرونده را سالها به درازا می کشانند و «از مال مدعی و مدعی علیه» هر دو «به هر بهانه... می ستانند.» او همچنین از اینکه می دید در محاکم مدنی «اشرار قانوندان بر نیکان ساده غافل» (۱۳) چیره می شوند اظهار انزجار می کرد. از طرف دیگر میرزا ابوطالب علاقه مردمان انگلیس را به آزادی ستایش می کرد. «جماعت انگلش» را بی وقوع تقصیری از غضب حکام و اکابر خود خوف آبرو یا مال نیست چه جای جان، و حکام را بر ایشان هیچ گونه دسترسی نه... و معايب سلاطین و وزرا را به زبان و تصویر و کتاب... بیان توانند نمود.» (۱۴) و در همان حال عقیده داشت مساواتی که در جامعه انگلیس وجود دارد بیش از آنکه واقعی باشد ظاهری است «زیرا که آرام زندگی اعالی را با ادانی هیچ نسبت نیست بلکه بسیار نازلتر از نسبتی است که میانه آن [دو] طایفه در هند است.» (۱۵)

میرزا ابوطالب به همه جزئیات زندگی توجه داشت و مشاهدات خود را به دقت یادداشت می کرد. به این نیت که «عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات امم مختلفه آن ممالک که به گوش اهل اسلام نرسیده بر ایشان منکشف شود و... موجب ذوق سامعین و حرکت طالبین گردد.» (۱۶) در ایرلند در خانه دوستی تحت تأثیر آشپزخانه پاکیزه و مجهز منزل قرار گرفت با شیر آب گرم و سرد آن و قابلمه ها و ظرفهای فلزی و چینی آن که همه به صورتی منظم در قفسه ها و گنجه ها چیده شده بود. میرزا ابوطالب متوجه شد که در انگلستان ماده گاوها از خواهران هندی خود درشت اندام تر هستند و شیر بیشتری می دهند. جاده ها پهن و پوشیده از سنگ است و برای سهولت مسافرت روی رودخانه ها و نهرها پل زده اند و کنار جاده ها مهمانسراها ساخته اند. وسعت دوبلین و لندن میرزا ابوطالب را مبهور ساخته بود. میدانها و ردیفهای مغازه های لندن را با احساسی از ستایش تماشا می کرد. به نظر او رونق اقتصادی انگلستان مرهون قدرت نیروی دریایی آن بود و در عین حال صنعت و ماشین آلات کارخانه ها را که به نیروی بخار کار می کردند و کالاهای ارزان تولید می نمودند به دیده تحسین می نگریست.

اما میرزا ابوطالب در بخش دیگری از سفرنامه خود از گرانی هزینه زندگی و تأثیر آن بر طبقات متوسط که به حد معینی از زندگی آبرومندانه و برخورداری از وسایل آسایش عادت کرده اند زبان به شکوه گشود. وی نوشت هر گاه این طبقات از هزینه‌های خود بکاهند بناچار به سطح نازلتری از زندگی نسبت به آنچه خود و اجدادشان به آن خو کرده اند سقوط خواهند کرد. (۱۷)

بسیاری از اظهارنظرها و خرده‌گیریهای دیگر میرزا ابوطالب با گذشت زمان کهنه نشده‌اند و حتی امروز هم بیهساب به نظر نمی‌رسند. مالیات یا به قول میرزا ابوطالب «تکس» را تنها با اجازه «پارلمنت» می‌توان گرفت و آن را به‌طور معمول طوری تنظیم می‌کنند که فشارش بردوش فقرا کمتر باشد و هر کس به نسبت درآمد خود مالیات بپردازد. از این رو «احداث تکسها بر نان و... گوشت و زغال که مستعمله عوام و فقرا نیز هست کمتر [است] و بر اشیای خاصه اغنیا مثل شراب و سایر خوراکی لذیذه... بیشتر». (۱۸) و اما اغنیا که میرزا ابوطالب با ایشان معاشر و همدل بود ناچار بودند برای «نگه‌داشتن چاکر و سگ و اسب» نیز مالیات بپردازند. میرزا ابوطالب از زیادی مقدار قرضه ملی «که ادای آن از مخیله بشری بیرون است» و مالیات سنگینی که دولت ناچار بود به خاطر پرداخت بهره قرضه بر مردم تحمیل کند وحشت کرده بود و عقیده داشت که اگر مقدار قرضه کاهش نیابد باعث «فتنه و فساد» عظیم خواهد شد.

بسیاری موضوعهای تازه و نوظهور دیگر هم بودند که به نظر میرزا ابوطالب جالب می‌رسیدند مثل ماشین چاپ (که به نظر او از همه اختراعات فرنگیان ستودنی‌تر بود) که می‌توانست هر روز مقادیر زیادی «کاغذ اخبار» [=روزنامه] و کتاب بیرون بدهد؛ مدرسه‌های پسرانه و دخترانه؛ نوانخانه‌هایی که به هزینه کلیسا برای نگهداری از فقرا وجود داشت؛ ماشین آلانی که در کنار رود تیمز ساخته بودند تا آب را از طریق «غلاف سرب» (=لوله کشی) به همه نقاط شهر لندن و حتی طبقه سوم و چهارم خانه‌ها برساند تا مردم «برای آب احتیاج به پایین آمدن نداشته

باشند» (۱۹)؛ «چرخ پَنپ» [=تلمبه دستی] که برای کشیدن آب از چاه در حیاط خانه‌ها و در میدانهای شهر نصب کرده بودند و به سهولت برای همه قابل استفاده بود و بر محنت «دلو و ریسمان» مرسوم هندوستان ترجیح داشت؛ وسایل آتشنشانی که «آب به سبب آن پنجاه گز مرتفع می‌توان رسانید و بر عراده‌ای منصوب است» که با اسب کشیده می‌شد و به محل حریق می‌رسید؛ «چرخهای غله کوبی... و روغنکشی» و چرخهایی «در مطبخها به جهت گردانیدن سیخ کباب و کوبیدن گندم و برنج و قیمه و پیاز و گوشت». شبکه کانالهای آبی انگلستان که لندن را به بقیه کشور مرتبط می‌ساخت میرزا ابوطالب را تحت تأثیر قرار داد و نیز تونلی که زیر رود تیمز می‌ساختند (و هرگز به پایان نرسید) و «قندیلهای روشن همواره در آن آویزان» بود. میرزا ابوطالب نیز چون عبداللطیف شوشتری که بسیاری از همین پدیده‌های نوظهور را توصیف کرده است شمه‌ای از رمز و رازهای فراماسونری نوشت.

میرزا ابوطالب در محافل اشرافی لندن به «شاهزاده ایران» معروف شده بود، هر چند که می‌گوید هرگز خودش، چنین ادعایی نکرده بود. واقعیت هر چه باشد، حقیقت قضیه این است که این لقب بدون شك در جمع انگلیسی‌ها، با نقطه ضعفشان برای شخصیت‌های مزین به القاب دهان‌پرکن، مخصوصاً اگر از سرزمینهای دور دست هم آمده باشند، درهای زیادی را به روی او گشود. میرزا ابوطالب به کمک دوستان متنفعی که در هندوستان یافته بود بزودی توانست با همه بزرگان لندن آشنا شود و هر کس را که کسی بود ببیند، از پادشاه و ملکه و شاهزاده‌ها گرفته تا دوکها و ارل‌ها و مستر\* کریستی عامی بدون لقب که حراجگر بود و مستر\* ورج وود که «کارخانه چینی‌آلات... دارد، چنانچه بدان خوبی و عمدگی در تمام شهر نیست» (۲۰) میرزا ابوطالب از پارک\* یلینیم و\* استو و دیگر کاخهای ییلاقی دوستان ثروتمند و اشرافی خود نیز دیدن کرد و متوجه شد که این کاخها بیشتر در فصل تابستان مورد استفاده صاحبان خود قرار می‌گیرند که «چون قبایل عرب در آن موسم خانه کوچ در آنها نقل کرده، چهار پنج ماه به سر برند. این

حرکت تقویت عظیم به روح و جسم ایشان دهد، چه هوای این خانه‌ها به حدی سالم است که چون به لندن رجعت نمایند زن و مرد از سرنو جوان شده‌اند.» (۲۱)

میرزا ابوطالب خان پنجاه ساله در حشر و نشر خود به هیچ‌وجه با فروتنی دروغین ظاهر نمی‌شد و محبوبیت خود را به عنوان یک میهمان، مرهون نکته‌سنجی و حاضر جوابی خود می‌دانست. به اعتراف خودش مرد مورد توجه خانمها بود. زنها و دوشیزگان زیبایی را که با ایشان آشنا می‌شد با شور و شوق، به حالتی نزدیک به وجد در نوشته‌های خود توصیف کرده [و برای هر کدام نیز یکی دو غزل سروده است]. میرزا ابوطالب در لندن هم و غمی نداشت و از هوای خنک انگلستان سر حال آمده بود و به اعتراف خودش پند «در عیش کوش و مستی» حافظ را آویزه گوش قرار داده بود. (۲۲) و چون مدتی در روستا دور از لندن و دلبران آن ماند بی‌طاقت شد، چرا که «خارخار محبت یکی از خوبان لندن در دل محرک بود». به لندن بازگشت و بازگشت خود را با سرودن غزلی به استقبال از شاعر جاودانی شیراز جشن گرفت. چندیتی از این غزل:

ما جان به عهد لندن و دلبرش داده‌ایم  
وز حور و باغ و قصر چنان دل گشاده‌ایم  
پر کن قدح ز می که اگر شد بدین نو  
ممنوع ما، ز دین کهن خوش ز باده‌ایم  
گر بهترین عمر تلف شد به عشق هند  
چه غم از آنست چون به تلافی ستاده‌ایم (۲۳)

اما میرزا ابوطالب خان چیزی بیش از یک نظر باز می‌پرست بود.

(۶ مؤلف، و شاید مترجم انگلیسی کتاب، نوشته است «قصیده لندنیه به تقلید از حافظ». مترجم در دیوان حافظ (چاپ قزوینی - غنی) تورقی کرد و با این وزن و قافیه تنها غزلی یافت با مطلع «عمری است تا به راه غمت رونهاده‌ایم» (ص ۲۵۱ همان چاپ). و اما تشخیص این که اشعار نقل شده میرزا ابوطالب براساسی استقبالی است از غزل یاد شده حافظ یا نه با صاحب نظران است. - م.

اورا بایستی يك نظاره گردقیق راه و رسم زندگی انگلیسیان و نهادهایشان و داور زیرك خلق و خوی و رفتار آدمیان بدانیم. او اجازه نمی‌داد لذتی که از پذیرایی و میهمان‌نوازی دوستان انگلیسی ثروتمند و اشرافی خود می‌برد برقضاوتش که حاصل پرورش منضبط اسلامی او بود تأثیر بگذارد. او که خودش از رفتار انگلیسیان در هند، از «عادت ظلم و تجبر که عموم انگلش برهندیان خو کرده‌اند» (۲۴) به‌ستوه آمده بود، اکنون راه و رسم انگلیسی‌ها را به دیدهٔ يك منتقد می‌نگریست. او همچنین نظرات مشخصی نسبت به ایرلندی‌ها و اسکاتلندی‌ها داشت. به نظر او مردمان ایرلند «از بی‌اعتدالی «انگلش» و زهد خشك و تعصب «اسکات» در قوانین مذهب عیسوی برکنار و به‌اعتدالند. و به صفت جلادت و تهورو کثرت خرج و مهمانی و غریب‌دوستی و آزاده‌رویی و گشادگی دل بر «انگلش» و «اسکات» ممتاز. اگرچه در متانت و رزانت [=وقار] عقل چون «انگلش» نیستند اما در ذکا و زودفهمی زیاده از ایشان». ولی «با این صفات نيك در شرب خمر مبالغه می‌کنند» (۲۵) وقتی کنتس \*اسپنسر و چندتن از دوستان دیگر او از میرزا ابوطالب‌خان پرسیدند کدام صفات انگلیسی‌ها را نمی‌پسندد و عیب می‌داند، او دوازده «رذیلت» را به شرح زیر برشمرد:

- ۱) اولین و بزرگترین رذیلت «عدم اعتقاد به‌ملت [= دین] و معاد و میل ایشان به طرف فلسفه [یعنی الحاد<sup>۷</sup>] است... و اثر آن... عدم دیانت بوده باشد.» در نتیجهٔ بیدینی، افراد طبقات پایین نادرست و دغلباز بارمی‌آیند.
- ۲) «دوم غرور ایشان به‌سبب ملاحظهٔ قوت و موافقت بخت از پنجاه سال متواتر. بدین سبب حادثه‌های تردیک را بعید بینند و در تدارك آن اهمال نمایند... اثر این رذیلت در هر واحد ایشان [= هر فرد انگلیسی] کم و بیش یافته می‌شود، اما بر طریق قوی حالان است نه به‌وضع مغروران غافل هند و ایران.»
- ۳) «سیوم کثرت محبت ایشان به‌زر و امور دنیوی است.»
- ۴) «چهارم کثرت طلب آرام و فراغ دوستی است... چنانچه در لندن گاهی که مرا حاجت به‌ترجمانی یا مدد دوستی در کار خانگی می‌شد، آن دوست راضی بود که تمام معامله را... بر گردن خود بگیرد و از جیب خود بدهد، اما از صرف

(۷) افزوده و تعبیر مؤلف کتاب حاضر.

اندک وقت در ترجمانی... آنقدر از کراحت بریشره او ظاهر می‌شد که از استعانت باز می‌آمدم.»

(۵) «پنجم زودرنجی.»

(۶) «ششم کثرت صرف اوقات ایشان به خواب و رخت پوشیدن و موی ساختن و حجامت ریش و غیره.» در این مورد میرزا ابوطالب از مقدار وقتی که انگلیسی‌ها هر روز صرف تراشیدن ریش و تغییر لباس و خوردن غذا به‌تانی می‌کردند زبان به شکوه می‌گشاید.

(۷) «هفتم کثرت حاجات و علایق ایشان و اسباب زندگانی به‌قصد لذات و لزوم مالایلم‌ها مثل حفظ اسباب جای و قهوه... و کثرت ظروف و ادوات مطبخ به‌سبب تنوع طعامها و شیرینیها بر سفره... و حاجت بشرابخانه به‌سبب تنوع شرابات بر سفره و ضرورت اقسام کرسیها و میز و غیره به‌سبب نشستن ایشان بر زمین.» به‌عقیده میرزا ابوطالب همه این هزینه‌ها بمخاطر آن است که ذایقه آنها چنان عالی‌پسند شده است و چنان اختیار مردمان را در دست گرفته که هرگونه کاستی در این گونه تجملات را بسیاری کسان بسان بروز فاجعه‌ای می‌دانند.

(۸) «هشتم خطای ایشان در شناختن حد علوم و زبان وغیره.» میرزا ابوطالب عقیده دارد که در نتیجه این عیب انگلیسی‌ها بدون داشتن اطلاعات واقعی از موضوعی در آن‌باره کتاب می‌نویسند و «به‌طریق چهاپه نشر آن مزخرفات می‌نمایند... اقسام این نوع کتب در لندن آنقدر فراهم آمده‌اند که کتب حقّه نزدیک است که بعد اندک زمان غیر ممیز مانند.»

(۹) «نهم رذیلت خود غرضی [= خودخواهی]... است که به‌سبب آن به‌امید نفع خود، اگرچه ضرر بسیار به‌دیگری رسد، احتراز ننمایند.»

(۱۰) «دهم گریختن دختران ایشان با یاران و جفت شدن زنان به‌شوهر قبل از مزاجت و قلت عصمت زنان و مردان ایشان در شهوات. سبب این معنی کثرت آزادی زنان و وفور خراباتخانه‌ها و فواحش لندن است... و هیچ کوچهای نیست که چند خانه از اینها در آن نبوده باشد.»

(۱۱) «از رسوم بد لندن عمده‌تر کثرت اخراجات و لزوم مالایلم‌هاست که اکثر آن فضول و فقط به‌جهت حفظ نفس است... نگهداشتن «کوچ» [= کالسکه] و اسب و خدمتگاران زاید از حاجت که در خانه بزرگان برای زن و شوهر جدا جدا رسم است و صرف زر بسیار در تماشاها و جشنها... که گاهی خرج یک شب هفت هشت هزار روپیه (= یکهزار لیره) می‌شود.» میرزا ابوطالب‌خان اضافه می‌کند که اگر انگلیسی‌ها زحمت خواندن تاریخ باستان را به‌خود می‌دادند می‌دیدند که تجمل و اسراف، بیشتر از سپاهیان مهاجم باعث سقوط و ازپا درآمدن حکومتها شده است. تجمل‌پرستی و اسراف باعث پدید آمدن چشم‌همچشمی و نفاق و خصومت می‌شود و مردمان را یا تبدیل به‌موجودات زن صفت می‌سازد و یا به افراد بیقرار خواستار دگرگونی.

۱۲) «دوازدهم قلت غور ایشان در محاسن رسوم دیگران [است] و هرچیز خود را بی‌عیب و دواب دانستن اگرچه درحقیقت برخلاف آن بوده باشد.» (۲۶)

این سیاح مسلمان چند مورد هم از محاسن انگلیسی‌ها نوشته است. فهرست «فضایل انگلش» میرزا ابوطالب‌خان به شرح زیر است:

- ۱) «یکی از آن کثرت آبرو و عزت نفس خصوص در اکابر که نتیجه پرورش عهد صبا [= کودکی] و نفرت عام به‌عدم آن است.
- ۲) «دوم صفت قدرشناسی و بدانند کمالی احترام هرچیز کردن.»
- ۳) «سیوم خوف ایشان از شکستن قانون و ایستاده ماندن... برحد خویش...» به‌عقیده میرزا ابوطالب این امر معمولاً باعث می‌شود که مردم به‌وضع خود قناعت کنند و در طلب مراتب بالاتر، کمتر به‌اعمال پایید دست زنند.
- ۴) «چهارم رغبت عتلائی ایشان برفواید عام و تنفر از مضرات عام که در حقیقت موجب فایده ذاتی هرکسی در مال است.»
- ۵) «پنجم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را برکهنه.» به‌عقیده نویسنده خرید سالانه لباس و لوازم طرز جدید که اغنیا به‌آن عادت دارند هم‌بازاری برای کالاهای نو ایجاد می‌کند و هم کالاهای دست دوم ارزان قیمت را دراختیار فقرا می‌گذارد.
- ۶) «ششم میل ایشان بالطبع و به‌آلات و واسطه به‌سهولت کارها و یافتن ایشان چاره و تدبیر دره‌وقت و هر حال.»
- ۷) «سادگی مزاج و سلیقه ایشان» و «متانت مزاج و مغزدارى ایشان.»
- ۸) «عدم‌کاهلی ایشان در سلوک، خصوص در تحصیل مال و عزت و بعضی در علم و هنر نیز هرچند که در نظر غیر به‌کمال رسیده باشد.» همچنین «گشاده بودن سفره ایشان بردوستان... و رسم کثرت دعوت و نهنسندیدن تنهاخوری.» (۲۷)

به احتمال زیاد آنچه میرزا عبداللطیف و میرزا ابوطالب درباره انگلیسی‌ها نوشتند در زمان خود چندان مورد توجه قرار نگرفت. در عین حال با توصیف تفاوت‌های میان شیوه زندگی مردمان آسیا با شیوه زندگی انگلیسی‌های مبتکر و صنعتگر و مرفه و قدرتمند و دارای پارلمانی که اختیارات پادشاه را محدود می‌کرد قاعدتاً می‌بایست چند چشمی را گشوده باشند و از این راه این دو نویسنده در پدید آمدن جریانى که بعداً «بیدارى ایرانیان» نام گرفت سهیم هستند.





تصویر ۱

شبهه نقدعلی بیگ اثر ریچارد گرین بری، ۱۶۴۶

سفیری که شاه عباس به انگلستان اعزام داشت و اعتبارنامه رقیب خود را از دستش قاپید و به روایت یک شاهد عینی «پاره پاره کرد و به صورتش مشت کوبید.»

با اجازه کتابخانه ملی بریتانیا و کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند



تصویر ۲

شبیه سر رابرت شرلی اثر نقاش ناشناس

شاه عباس در معرفی او نوشت: «ایلمچی کنونی ماست. سالهای سال با وفاداری

بسیار بهما خدمت کرده است.»

با اجازه امنای وصیت نامه هشتمین ارل آو برکلی، متوفا